

الگوی دانشجویان مبارز!؟

"تصمیم دولت احمدی‌نژاد مبنی بر "دفن شهدا"ی رژیم در دانشگاه‌ها و مخالفت اکثریت دانشجویان با این امر، فضای جدیدی از نارضایتی و اعتراض را در بین دانشجویان بوجود آورده است. در ۲۲ اسفند ماه زمانی که مزدوران رژیم در تلاش بودند تا سه تابوت به اصطلاح "شهدا" را در مسجد دانشگاه شریف خاک کنند، بین ایادی رژیم و دانشجویان معترض کار به زد و خورد کشید. در جریان این درگیری، رئیس دانشگاه مجروح و حزب‌اللهی‌های معلوم‌الحال مبادرت به پرتاب نارنجک به میان معترضین نمودند."

صفحه ۲

در این شماره می‌خوانید:

نباید گذاشت تا امپریالیست‌ها

ایران را به افغانستان و عراق دیگری تبدیل کنند! ۴

در عزم این قدرت امپریالیستی

در برپائی چنین جنگی نباید شک نمود! ۶

کارخانه بدون مالک

(مصاحبه پیام فدایی با یکی از نمایندگان کارگران در آرژانتین) ۸

"خرافه و سپیده" ۱۰

بررسی مختصری از سطح دستمزد کارگران در سال ۸۵ ۱۲

برده داری در سنگاپور (ترجمه) ۱۳

انتخابات در کلمبیا ۱۴

اعتصاب عمومی در نپال (ترجمه) ۱۵

نگاهی به برخی اخبار ۱۶

فصل دوم کتاب "بذرهای ماندگار" (II) ۱۷

ترجمه انگلیسی خلاصه‌ای از سرمقاله پیام فدایی ۲۰



چریک‌های فدایی خلق ایران برگزار می‌کنند

بای خاطرات رفیق مادر (فاطمه سعیدی - شایگان)

(در سی‌امین سالگرد جان‌باختن فرزندان فدائی‌اش)

صفحه ۱۱

الگوی دانشجویان مبارز!؟

تصمیم دولت احمدی‌نژاد مبنی بر "دفن شهدا"ی رژیم در دانشگاه‌ها و مخالفت اکثریت دانشجویان با این امر، فضای جدیدی از ناراضی‌ها و اعتراض را در بین دانشجویان بوجود آورده است. در ۲۲ اسفند ماه زمانی که مزدوران رژیم در تلاش بودند تا سه تابوت به اصطلاح "شهدا" را در مسجد دانشگاه شریف خاک کنند، بین ایادی رژیم و دانشجویان معترض کار به زد و خورد کشید. در جریان این درگیری، رئیس دانشگاه مجروح و حزب‌اللهی‌های معلوم‌الحال مبادرت به پرتاب نارنجک به میان معترضین نمودند.

بدنبال بالا گرفتن موج اعتراض دانشجویان، محمد تقی رهبر، نماینده رژیم در مجلس و عضو کمیسیون فرهنگی مجلس هفتم، ضمن تهدید دانشجویان به اخراج از دانشگاه، از کمیته انضباطی دانشگاه‌ها خواست که به وضعیت دانشجویان رسیدگی کنند که معنی آن در رژیم جمهوری اسلامی این است که آنها را با شدت هرچه بیشتری سرکوب نمایند. این نماینده مجلس، سپس با وقاحت ویژه همه دست‌اندرکاران رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی، حق اعتراض دانشجویان به برنامه‌های سرکوبگرانه رژیم را انکار نموده و مدعی شد که: "دانشجویی که دولت حداقل هر سال دو میلیون خرج آن می‌کند حق ندارد به یک فرهنگ پذیرفته شده سمبلیک اعتراض کند." البته عضو کمیسیون فرهنگی مجلس، خود نیز می‌داند که دانشجویان مبارز واقعی به این اراجیف نگذاشته و حق اعتراض خود را در عمل به نمایش

می‌گذارند، به همین دلیل هم ضمن اعتراف به مخالفت دانشجویان با اقدام اخیر جمهوری اسلامی، این اعتراضات را کار دانشجویان "دیگراندیش" قلمداد نموده و گفت: "اقدام اعتراض‌آمیز در دانشگاه شریف از طریق عواملی ایجاد می‌شود که یک نوع کج‌اندیشی و دیگراندیشی داشته و در دانشگاه‌ها حضور دارند."

البته علت اعتراض دانشجویان به تبدیل مسجد دانشگاه به گورستان برخلاف آنچه رژیم تلاش دارد جلوه دهد، نه از "کج‌اندیشی" بلکه برعکس اتفاقا از روشن‌اندیشی آنها ناشی می‌شود. دانشجویان مبارز و آگاه که در تجربه پی به ماهیت سرکوبگرانه و ضد‌مردمی جمهوری اسلامی برده‌اند بدرستی می‌دانند که هدف رژیم از اقدام فوق‌الذکر، نه پاسداری حتی از به اصطلاح حرمت "شهدا"ی خود بلکه هموار کردن راه ورود نیروهای سرکوبگر و اراذل و اوپاش حزب‌اللهی به محیط‌های دانشگاهی و تشدید فضای رعب و سرکوب در این اماکن می‌باشد. روشن است که دفن چند تابوت حتی خالی در دانشگاه‌ها به نیروهای سرکوب رژیم امکان می‌دهد که هر لحظه که در مقابل اوج‌گیری اعتراضات دانشجویی احساس خطر کردند به بهانه حفظ "حرمت شهید" بدون دانشگاه‌ها ریخته و از هیچ جنایتی در حق دانشجویان "دیگراندیش" کوتاهی نکنند.

از سوی دیگر، دانشجویان مبارز به عینه می‌بینند همان کسانی که در ۲۲ اسفند به میان دانشجویان معترض

نارنجک پرتاب کردند با بی‌شرمی تمام این اقدام ضد‌مردمی را به دانشجویانی که: "چریک‌های فدائی خلق را الگوی خود می‌خوانند" نسبت دادند. بنابر این، آنها شک ندارند که همین مزدوران فردا به بهانه هتک "حرمت شهید" و در عمل جهت سرکوب همان دانشجویانی که از جمله از آرمان‌های کمونیستی و انقلابی چریک‌های فدائی خلق پشتیبانی می‌کنند به دانشگاه‌ها لشکرکشی نکنند.

در رابطه با وقایع اخیر دانشگاه شریف، جالب است بدانیم که شریف نیوز، یکی از سایت‌های خبری وابسته به جمهوری اسلامی، بدنبال حوادث اخیر دانشگاه و رسوائی پرتاب نارنجک به میان دانشجویان، با درج مقاله‌ای به نام "پیوند کمونیسم و جنایتکارانه تلاش نمود تا این اقدام کمونیست بخصوص دست‌اندرکاران چریک‌های فدائی خلق نسبت دهد. قلم به مزد رژیم در این مقاله می‌نویسد: "بالاخره آنان که چریک‌های فدائی خلق (!) را الگوی خود می‌خوانند، مسلم است که جوان ۲۱ ساله که حتی نامش را در راه عقیده‌اش داده، دشمن خلق و "عمله بورژوازی" بدانند و "سازمان دادن درگیری فیزیکی" را از وظایف خود به شمار آورند.

این اراجیف در شرایطی به دانشجویانی که "چریک‌های فدائی خلق" را الگوی خود قرار داده‌اند نسبت داده می‌شود که همگان به عینه شاهداند که، این رژیم دیکتاتور حاکم و عمله و اگره آن می‌باشند که در

تمام طول این سال‌ها همواره با وقاحت تمام "درگیری فیزیکی" را به دانشجویان و نه تنها به آنها بلکه به کارگران و همه اقشار ستمدیده جامعه تحمیل کرده‌اند. روشن است که دانشجویان انقلابی و کارگران و زحمتکشان نیز چاره‌ای جز سازمان دادن مقاومت در مقابل این درگیری‌ها و مقابله با آن نداشته‌اند.

از سوی دیگر، اگر چریک‌های فدائی و کسانی که این جریان را الگوی خود قرار داده‌اند جریانی بودند که بدون توجه به عواقب جنایتکارانه پرتاب نارنجک به میان دانشجویان معترض به صرف دامن زدن به "درگیری فیزیکی" به چنین اقدامی متوسل می‌شدند، آنگاه هرگز از اعتبار و نفوذی در میان مردم برخوردار نبودند. اساسا اعتبار و نفوذ چریک‌های فدائی خلق در میان مردم ستمدیده و دانشجویان مبارز از این واقعیت نشأت می‌گیرد که در سه دهه گذشته، مردم همواره آنها را در کنار خود و در حال مبارزه برای تحقق اهداف خودشان دیده‌اند. نگاهی به تاریخ پر فراز و نشیب سه دهه گذشته به عینه نشان می‌دهد که اعتبار چریک‌های فدائی نه فقط با مبارزه قهرمانانه‌شان با رژیم شاه مرتبط است بلکه این واقعیت از آنجا ناشی می‌شود که آنها همواره حقیقت را با مردم در میان گذاشته و برای تحقق آرمان‌های کارگران و زحمتکشان مبارزه کرده‌اند. چریک‌های فدائی خلق نیروی سیاسی بودند که در فضای مسموم ناشی از رواج سازشکاری و اپورتونیسیم در جامعه، از همان آغاز، ماهیت سرکوبگرانه و

چریکهای فدائی خلق؛ یعنی آرمان طبقه کارگر، در اعماق جامعه رشد و گسترش بیشتری پیدا می‌کند. همانطور که بورژوازی در سطح جهان قادر به گریز از آنچه که اصطلاحاً "شبح کمونیسم" نامیده می‌شود نمی‌باشد، بورژوازی ایران نیز از شبح کمونیسم که با نام و آرمان‌های چریکهای فدائی خلق گره خورده است گریزی ندارد.

وقایع اخیر در دانشگاه شریف و "هشدارهای" دار و دسته‌های مختلف حکومتی به یکدیگر و به "مدیران فرهنگی"، نشان دیگری از این حقیقت است. ■

"پیشاهنگ" در ادامه سلسله فعالیت‌های گروه‌های ضد دین کمونیستی در دانشگاه‌ها، در اسفند ۸۳ منتشر شد. در آن زمان "شریف نیوز" در خبری به افشای شبکه کمونیست‌ها در دانشگاه تهران پرداخت. اما هشدارهای دانشجویان به فعالیت‌های این گروه در دانشگاه شریف و دیگر دانشگاه‌های تهران با بی‌توجهی مدیران فرهنگی مواجه شد."

علیرغم همه سرکوبگری‌های جمهوری اسلامی و علیرغم اینکه دیکتاتوری حاکم نسلی از انقلابیون را بطور فیزیکی از صحنه خارج ساخت، واقعیت این است که هر روز که می‌گذرد حقانیت مشی، و آرمان

در جنگ امپریالیستی ایران و عراق شرکت کنند و دنباله روی از جناح‌های حکومتی را به خط سیاسی خود تبدیل نکردند و هیچ وقت در بساطی که رژیم پهن می‌کرد بازی نکرده و همچون عاشقان سینه‌چاک دوم خرداد، برای خاتمی و به اصطلاح حکومت قانون‌اش هورا نکشیدند. چریکهای فدائی خلق همواره برعلیه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی پی‌گیرانه مبارزه کرده‌اند و این است رمز نفوذ و اعتبار چریکهای فدائی و آرمان‌ها و مشی مبارزاتی آنها در صفوف مردم که حال سایت شریف نیوز نسبت به گسترش نفوذ آنها به سردمداران جمهوری اسلامی هشدار می‌دهد و می‌نویسد: "اولین شماره نشریه

ضدمردمی رژیم جمهوری اسلامی را شناخته و برای مردم توضیح دادند. آنها هرگز فریب تبلیغات ریاکارانه جمهوری اسلامی و اربابان امپریالیست‌شان را نخورده و مردم را به دفاع از به اصطلاح مبارزه ضدامپریالیستی به پای‌کوبی در جلوی سفارت امریکا فراخواندند و نه فقط با دعوت مردم به شرکت در نمایشات انتخاباتی رژیم به تقویت رژیم تازه‌پای جمهوری اسلامی نپرداختند بلکه به افشای چهره فریبکار این رژیم پرداختند. آنها توطئه تعطیل دانشگاه‌ها- این سنگر آزادی- و سرکوب دانشجویان را محکوم کرده و در مقابل آن ایستادند. آنها از مردم نخواستند که به خاطر دفاع از میهن (یعنی جمهوری اسلامی)

اسماعیل حق پرستی، اعتراف نمود که: ۴۰ واحد تولید در جاده مخصوص، ۱۳ واحد در اسلامشهر، ۲۷ واحد تولیدی در کرج، ۵ واحد در ساوجبلاغ، ۱۲ کارخانه در پاکدشت، ۱۰ واحد تولیدی صنعتی در شهر ری، ۱۳ شرکت در شرق تهران و ۷ واحد شهریار با بحران جدی مواجه بوده و بیش از ۳۰ هزار کارگر شاغل در این واحدها با خطر اخراج و بیکاری مواجه شده‌اند. ■

بیکاری ۳۰ هزار کارگر دیگر را تهدید می‌کند

با شدت گرفتن بحران اقتصادی گریبانگیر نظام سرمایه داری وابسته ایران که انعکاسی از بحران اقتصادی نظام امپریالیستی در سطح بین‌المللی ست، و با تشدید سیاستهای خانه خراب کن اقتصادی مقامات رژیم مزدور جمهوری اسلامی، روند تعطیلی واحدهای تولیدی و اخراج های گسترده کارگری با شدت تمام ادامه دارد، بطوری که روزی نیست که خبر تعطیلی پی در پی واحدهای تولیدی و در نتیجه اخراج صدها کارگر زحمتکش در گوشه و کنار کشور بگوش نرسد. در همین رابطه اخیراً "اسماعیل حق پرستی" از کارگزاران رژیم در استان تهران گفت: در پی شدت بحران در ۸۰ واحد تولیدی و صنعتی استان تهران که به دلیل بی‌توجهی مسئولان دولت به مشکلات صنایع در سال ۸۴ شدت بیشتری یافته است، بیش از ۳۰ هزار کارگر شاغل در این واحدها با خطر بیکاری مواجه شده‌اند.

وی افزود: بحران مالی شرکت‌های استان در سال جاری نسبت به سالهای قبل شدت بیشتری یافته و مدیران این واحدها در سال جاری به دلیل عدم حمایت دولت از بحران واحدهایشان، بسیاری از کارگران خود را اخراج کرده‌اند. وی گفت: بحران واحدهای استان تهران از میزان ۱۰۰ درصد تا ۵۰ درصد متغیر بوده و چنانچه مسئولان در طی چند ماه آینده برای رفع مشکلات مالی این واحدها تدبیری نیندیشند، بسیاری از کارخانجات بزرگ کشور با خطر انحلال مواجه خواهند شد.

کارگر

جهان در زیر حکم کارگر، باد
چرا از خون گیتی، کارگر را
چرا دنیا به کام شیخ شپاد
اساسی قدرت سرمایه داری
شود بگسسته تا زنجیر بیداد
نظام پر شکوه سوسیالیستی
به جنگ دشمنان کار و زحمت
جهان را کارگر چون کرده آباد

زمانه بر مراد زنجیر، باد
نصیب و بهره، خوناب جگر باد
و یا سرمایه دار خیره سر باد
به دست کارگر، زیر و زبر باد
نلاش کارگرها پُر ثمر باد
به سر تا پای عالم، مستقر باد
از آن کارگر، فتح و ظفر باد
همه قدرت از آن کارگر باد

حسن جداری

زنده باد کمونیسم! معو و نابود باد نظام استثمارگرانه سرمایه‌داری! پیروز باد انقلاب!

نباید گذاشت تا امپریالیست‌ها ایران را به افغانستان و عراق دیگری تبدیل کنند!

پیش از ۳ سال از لشکرکشی خونین ارتش آمریکا به عراق و اشغال این کشور می‌گذرد. در طول این مدت، جنگ و کشتار مردم بیگناه، قتل و غارت و سرکوب و فقر و گرسنگی به فصل مشترک زندگی محنت‌بار میلیون‌ها تن از توده‌های محروم و زحمتکش عراق بدل شده که در زیر سایه سیاه سلطه امپریالیسم و سلاح‌های ارتش متجاوز آمریکا یکی از خونین‌ترین و دهشتناک‌ترین دوران‌های حیات خویش را سپری می‌کنند.

۳ سال پیش در چنین ایامی، دولت بوش و شرکایش در حالی که از مدت‌ها قبل نقشه حمله به عراق و تسخیر این کشور را در چارچوب استراتژی نوین تعرضی امپریالیسم آمریکا در سطح بین‌المللی طرح‌ریزی کرده بودند، یکی از بزرگترین لشکرکشی‌های جنایتکارانه خویش در تاریخ چند دهه اخیر بر علیه عراق را سازمان دادند. مقامات دولت بوش با تشدید عریه‌های جنگ‌طلبانه، با این ادعا که "جامعه بین‌المللی به رهبری آمریکا" برای "نابودی سلاح‌های کشتار جمعی" رژیم صدام حسین، برای "نجات" مردم محروم عراق و جایگزین کردن "دمکراسی و آزادی و حقوق بشر" با دیکتاتوری رژیم بعث، و بالاخره برای "مبارزه با تروریسم" باید به طرق "نظامی" توسل جسته و به عراق حمله کنند، نقشه‌های توسعه‌طلبانه و غارتگرانه خویش را عملی ساخته و به رغم اعتراضات ضدجنگ و وسیع توده‌ای در سطح جهانی به عراق حمله کردند و این کشور را به اشغال خویش درآوردند. اما ادعاهای فریبکارانه مقامات آمریکایی از همان نخستین لحظات اشغال نظامی عراق در پرتو واقعیات و پراتیک جنایتکارانه نیروهای متجاوز بر علیه توده‌های ستمدیده عراق، رنگ باخت. به شکلی که در طول ۳ سال حضور نظامی مستقیم امپریالیسم آمریکا در عراق، نیروهای آمریکایی بخاطر ماهیت ضدخلقی‌شان آنچنان جنایاتی را در حق مردم عراق آفریدند که در تاریخ این کشور بی‌نظیر است.

به رغم ادعاهای فریبکارانه دولت بوش در مورد "خطر قریب‌الوقوع" ناشی از زرادخانه "سلاح‌های کشتار جمعی" عراق بر علیه "غرب" و "جامعه جهانی"، نیروهای اشغالگر با وجود تمامی توطئه‌هایشان، هیچ اثری از این سلاح‌ها در عراق نیافتند و یک سال بعد با رسوایی تمام در افکار عمومی مجبور به اعتراف به "عدم وجود" این سلاح‌ها گشتند. در عوض، مدت کوتاهی پس از این ادعاها، نیروهای آمریکایی با استفاده از مخوف‌ترین سلاح‌های شیمیایی (فسفر سفید) در حمله بر علیه مردم بی‌دفاع و بیگناه فلوجه هزاران تن از آنان را زنده زنده سوزاندند و با این اقدام یکی از شنیع‌ترین جنایات خویش در عراق را رقم زدند. ارتش جنایتکار آمریکا، در جریان این جنگ ضدخلقی با قصابی توده‌های بیگناه بیش از ۱۵۰ هزار کشته، ده‌ها هزار مجروح و معیوب و صدها هزار بی‌خانمان بر جای گذارد. جنگی که توسط آمریکا با ادعاهای دروغین "برقراری دمکراسی و حقوق بشر" در عراق به راه افتاد، در عمل، در قتل و غارت و شکنجه و سرکوب توده‌های محروم عراق آنچنان صحنه‌های دهشتناکی را آفرید که زبان از بیان آنها قاصر است. آن چه که توسط این منادیان "دمکراسی و حقوق بشر" تنها در زندان ابوغریب در شکنجه و قتل مردم عراق اتفاق افتاد تنها گوشه کوچکی از چهره واقعی آن به اصطلاح دمکراسی و حقوق بشر رسوای دولت آمریکا را در انظار عمومی به نمایش گذارد. کار به جایی رسید که ابعاد جنایات ننگین نیروهای آمریکایی بر علیه مردم عراق، چهره رسوا و ضدخلقی

حکومت مزدور صدام حسین را نیز "سفید" نمود.

در رابطه با ادعای ریشه‌کن کردن "تروریسم" در عراق نیز واقعیات بهتر از هر ادعای سخیفانه دولت آمریکا نشان دادند که لشکرکشی ارتش آمریکا به عراق نه تنها "تروریسم" را تضعیف نکرد، بلکه برعکس عراق را به یکی دیگر از گره‌گاه‌های تضادهای امپریالیستی در سطح بین‌المللی تبدیل نمود و به پاگیری دار و دسته تروریستی مزدور و مرتجعی در این کشور منجر شد که در راستای منافع ضدخلقی اربابان امپریالیست خویش، بطور روزمره از دست زدن به هیچ جنایتی در حق مردم بیگناه عراق ابا ندارند. آنچه که امپریالیسم آمریکا در طول سه سال گذشته برای مردم ستمدیده و زحمتکش عراق زیر نام "دمکراسی" و "حقوق بشر" به ارمغان آورده، چیزی جز فقر و گرسنگی، استثمار و غارت و تاراج ثروتهای ملی، شکنجه و کشتار و سرکوب، جنگ و ناامنی مطلق، رشد دار و دسته‌های مزدور و مرتجع و تشدید عداوت‌های کور قومی و مذهبی، و بالاخره ویرانی حال و آینده چند نسل از مردم عراق نبوده است. برآستی که اوضاع فاجعه‌بار عراق، آئینه تمام‌نمای سلطه ننگین امپریالیسم و ماهیت گندیده و بحرانی نظام سرمایه‌داری جهانی ست. نظام ارتجاعی‌ای که گردانندگانش برای حفظ پایه‌های استثمارگرانه و ضدخلقی آن و تأمین منافع غارتگرانه خویش حاضرند تا به هر جنایتی بر علیه

توده‌های ستمدیده و استثمار شونده دست بزنند.

در چنین چارچوبی است که ما شاهدیم امپریالیسم آمریکا در راستای پیشبرد استراتژی جنگ‌طلبانه و توسعه‌طلبی‌های خویش در سطح بین‌المللی (منجمله طرح خاورمیانه بزرگ و سیاست تغییر رژیم‌های وابسته و ضدخلقی با هدف گسترش حضور مستقیم نظامی خود در منطقه)، در صدد پیشبرد خط مشابهی در رابطه با ایران می‌باشد. تأکید مقامات آمریکایی بر "خطر قریب‌الوقوع" برنامه "امی" رژیم ضدخلقی جمهوری اسلامی، تشدید تبلیغات فریبکارانه در مورد "فقدان دموکراسی و حقوق بشر" در ایران و تبلیغات حول "امکان" استفاده از قوه نظامی برعلیه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی همچون مورد عراق، نشانگر عزم ضدخلقی محافل قدرت در هیأت حاکمه آمریکا برای دست زدن به هر جنایتی برعلیه خلق‌های تحت‌ستم ایران به منظور پیشبرد و تأمین منافع غارتگرانه امپریالیسم آمریکا می‌باشد. امری که ضرورت هشیاری هرچه بیشتر نیروهای مردمی، آزادیخواه و انقلابی را در مواجهه با شرایط فعلی دو چندان می‌سازد.

چریک‌های فدائی خلق ایران بعنوان یکی از نیروهای انقلابی و پیگیر مدافع منافع توده‌های تحت‌ستم، از همان نخستین روزهای آغاز کارزار جنگی دولت آمریکا برعلیه خلق‌های تحت‌ستم منطقه (چه در مورد افغانستان و چه در مورد عراق) در مقابل ادعاهای اغوا کننده و فریبکارانه ماشین جنگی آمریکا در رابطه با "دموکراسی" و "حقوق بشر" ایستادند. آنها با تأکید بر ماهیت ضدخلقی و وابسته رژیم‌های طالبان و صدام حسین از ضرورت سرنگونی انقلابی آنها به دست توده‌های زحمتکش خود افغانستان و عراق سخن گفتند.

آنها در مقابل تمامی مرتجعین و فرصت‌طلبانی که به شکلی مستقیم و غیرمستقیم از لشکرکشی دولت آمریکا زیر نام برتری "دموکراسی غرب" به "تجبر اسلامی" به منطقه حمایت کردند، قاطعانه ایستادند و با تأکید بر ماهیت ارتجاعی طرفین درگیر در این بحران، مداخله قدرت‌های امپریالیستی در تعیین سرنوشت خلق‌های افغانستان و عراق را محکوم کردند. امروز نگاهی گذرا به اوضاع سیاه جاری در افغانستان و عراق نه تنها بروشنی از صحت آن مواضع خبر می‌دهد، بلکه بر ضرورت آموزش از درس‌های آن بویژه در مورد ایران تأکید می‌کند.

در شرایط بحرانی کنونی و در اوضاع و احوالی که بسیاری از مرتجعین و فرصت‌طلبان، با شنیدن نوای شیپور جنگی دولت بوش برعلیه

جمهوری اسلامی ضدخلقی، به رقص و شادمانی پرداخته و موضع‌گیری‌ها و فعالیت‌های خود را در جهت پیشبرد و تقویت سیاست ضد مردمی امپریالیسم آمریکا تنظیم کرده‌اند، وظیفه نیروهای انقلابی و مردمی، افشای تبلیغات زهرآگین و فریبنده دولت آمریکا و نمایاندن منافع واقعی آنان از سازمان دادن چنین تبلیغات جنگ‌طلبانه و ضد مردمی‌ای، با اتکاء به پراتیک این دولت بویژه در افغانستان و عراق است. "حقوق بشر" و "دموکراسی" مورد ادعای دولت آمریکا برای مردم ایران به هیچ رو فراتر از انبوه مصایب و جنایاتی که ارتش جنایت کار آمریکا برعلیه مردم محروم عراق و افغانستان مرتکب شده است، نمی‌باشد.

بنابر این، اگر در بحران جاری خواهان تحمیل درد و رنجی وصف‌ناپذیر و مصیبت‌بار برای کارگران و توده‌های محروم ایران نیستیم، اگر خواهان آن نیستیم که توده‌های تحت‌ستم ما قربانی سیاست‌های تجاوزکارانه امپریالیست‌ها گردند، باید با تمام قوا برعلیه تبلیغات سیاست‌های مداخله جویانه امپریالیسم آمریکا در امور خلق‌های تحت‌ستم بایستیم و در همان حال بکوشیم تا مبارزات مستقل و انقلابی کارگران و زحمتکشان، دانشجویان، زنان و خلق‌های تحت‌ستم ایران را برعلیه رژیم ضدخلقی جمهوری اسلامی و برای سازمان دادن یک انقلاب ضد امپریالیستی و دمکراتیک، با هر آنچه در توان داریم تقویت نماییم.

اعتصاب عمومی در نپال

بقیه از صفحه ۱۵

در جریان حمله به پادگان ارتش، کمونیست‌ها موفق به آزادی ۱۲۹ زندانی شدند که در این میان ۲۲ زندانی از وابستگان به حزب کمونیست نپال بوده‌اند. در جریان این شورش، پاسگاه‌ها و زندان‌های محلی به آتش کشیده شدند و پادگان محلی بطور کامل ویران شده است. این شورش، به کشته شدن ۱۵ نفر منجر شد که ۵ تن از آنها از مأمورین پلیس و ۴ تن از کمونیست‌ها هستند. طبق گزارش کانال تلویزیونی کاتیبور، در جریان این درگیری‌ها، یک هلیکوپتر که توسط کمونیست‌ها مورد اصابت قرار گرفته بود سرنگون شد و ۱۵ سرباز مفقودالایر شدند. در این گزارش همچنان گفته شد که این اولین باری است که هلیکوپتری توسط ارتش خلق مورد اصابت قرار گرفته است. با بالا گرفتن بحران در نپال و خطر سرنگونی حکومت ضدخلقی پادشاه نپال، مقامات سازمان ملل و از جمله کوفی عنان از گروه‌های مسلح کمونیست خواسته‌اند که با ادامه آتش بس، اسلحه‌ها را برای همیشه کنار بگذارند و بین دولت و گروه‌های مخالف صلح برقرار کنند.



یکی از تظاهرات کنندگان در نپال
در حال سر دادن شعارهای ضدسلطنتی

در عزم این قدرت امپریالیستی در برپائی چنین جنگی نباید شک نمود!

فریبرز سنجری

توضیح: وقوع جنگ و روند سه ساله جنایات امپریالیستیها در عراق، صحت نظراتی که چریکهای فدایی خلق در همان آغاز در رابطه با ماهیت و مقاصد ضد خلقی و امپریالیستی این جنگ برشمردند را با وضوح تمام تأیید نمود. مطلبی که در زیر می‌خوانید، در چهارچوب همین نظرات، سه سال قبل و پیش از آغاز حمله امپریالیستیها به عراق، به تحریر درآمده و نخستین بار در نشریه آرش به چاپ رسید. اکنون در سومین سالگرد این جنگ تجاوزکارانه و خانمان‌سوز، "پیام فدایی" اقدام به چاپ آن می‌نماید.

در رابطه با سوالاتی که در مورد احتمال حمله آمریکا به عراق، چرایی آن و تاثیر این امر در منطقه و ایران، و بالطبع موضع اصولی نسبت به این تحولات مطرح کرده‌اید، با توجه به محدودیت زمانی و تاکیدتان بر این امر که پاسخ‌ها نباید بیش از یک صفحه باشد، چاره‌ای نیست جز اینکه به موجزترین شکل ممکن به آنها بپردازم. با علم به ضعف‌هایی که زائیده چنین محدودیتی است، امیدوارم که خوانندگان عزیز نشریه نارسائی‌های احتمالی را بر من ببخشند. با این امید در پاسخ به سوالات تان باید بگویم:

در شرایطی که دولت آمریکا حادثه تروریستی یازده سپتامبر را دست‌آویز گسترش سلطه امپریالیستی خود نموده و بدنال حمله به افغانستان، حال بی‌شرمانه بر طبل جنگ با عراق می‌کوبد و رسماً خواهان "تغییر رژیم عراق" می‌باشد و در شرایطی که برخی از قدرتمندترین سیاستمداران امریکائی از برپائی جنگ‌هایی سخن می‌گویند که "پایانی بر آنها متصور نیست"، فکر نمی‌کنم که بتوان در عزم این قدرت امپریالیستی در برپائی چنین جنگی شک نمود. نگاهی به تدارکات نظامی آمریکا در منطقه و تمرکز عظیم نیروهای نظامی این کشور، و هم‌چنین متحدش بریتانیا در اطراف عراق - که هنوز هم ادامه دارد - خود بروشنی نشان می‌دهد که هدف نه صرفاً نمایش قدرت بلکه آغاز جنگ ویرانگر دیگری است.

اما این که این امر کی و چگونه آغاز خواهد شد، کاملاً وابسته است به تحول شرایط. چرا که تعدادی از قدرت‌های بزرگ جهانی هم چون آلمان، فرانسه، روسیه و... با سیاست‌های آمریکا در این زمینه علناً مخالفت می‌نمایند و از سوی دیگر افکار عمومی مردم آمریکا و جهان مخالف چنین جنگی است

(مخالفتی که در اعتراضات و مبارزات ضدجنگ، حتا قبل از آغاز این درگیری، با برجستگی تمام خود را نشان داده است). چنین عواملی زمان و چگونگی آغاز این درگیری را تا حد زیادی محدود و مشروط می‌سازند. اما جدا از این که سیر رویدادها، قلدرمنشی امپریالیسم یانکی را این بار چگونه رقم بزند و نیز، جدا از این که چه دلائل و یا بهانه‌هایی جهت توجیه این جنگ ارائه گردد، یک امر غیرقابل انکار می‌باشد و آن این واقعیت است که، هم جنگ در افغانستان به بهانه مبارزه با تروریسم و هم تبلیغات کرکننده در رابطه با ضرورت حمله به عراق به بهانه تلاش دیکتاتوری حاکم بر این کشور جهت تهیه سلاح‌های کشتار جمعی، در راستای استراتژی‌ای می‌باشند که تحت عنوان "استراتژی امنیت ملی ایالات متحده آمریکا" از مدتها پیش در هیئت حاکمه این کشور، طرح گردیده است. بر اساس این استراتژی، دولت آمریکا جهت غلبه بر بحران‌هایی که سیستم اقتصادی این کشور را فرا گرفته و هم‌چنین حفظ و گسترش سلطه امپریالیستی‌اش در جهان، می‌بایست نیروهای نظامی‌اش را، بیش از پیش تقویت نموده و با توسل به این نیروها، حوزه‌های نفوذ خود را گسترش داده و سلطه‌اش را بر منابع انرژی و مواد خام و بازارهای سراسر جهان، گسترش بخشد.

بر اساس این استراتژی، دولت آمریکا جهت غلبه بر بحران‌هایی که سیستم اقتصادی این کشور را فرا گرفته و هم‌چنین حفظ و گسترش سلطه امپریالیستی‌اش در جهان، می‌بایست نیروهای نظامی‌اش را، بیش از پیش تقویت نموده و با توسل به این نیروها، حوزه‌های نفوذ خود را گسترش داده و سلطه‌اش را بر منابع انرژی و مواد خام و بازارهای سراسر جهان، گسترش بخشد. بواقع، بورژوازی امپریالیستی آمریکا بدنبال پایان جهان دو قطبی - که خود حاصل توازن قوای حاکم فی‌مابین قدرت‌های بزرگ پس از پایان جنگ جهانی دوم بود - در تلاش است تا جهان را بر اساس منافع و مصالح خود شکل داده و به رقبای امپریالیست‌اش اجازه ندهد که سلطه بلامنازع او را در چهار گوشه جهان مورد سؤال قرار دهند.

در راستای پیشبرد همین سیاست است که دولت آمریکا و قیاحانه از "جنگ بی‌پایان" سخن گفته و می‌کوشد با دامن زدن به جنگ‌هایی که به قیمت مرگ و نابودی هزاران انسان بیگناه تمام می‌شود، میلیاردها دلار سود نصیب انحصارات این کشور نموده و نابسامانی‌های اقتصادی خود را سر و سامان داده، و سروری خود بر جهان را تحکیم نماید.

سناریوی حمله به عراق تحت عنوان جعلیاتی همچون "آزادی" مردم عراق و برقراری "دمکراسی"، در همین چهارچوب تدوین گشته و از پیش روشن است که حاصلی جز فقر و فلاکت و دریدری برای مردم این کشور در بر نخواهد داشت. چنین جنگی، حضور مستقیم آمریکا در عراق و منطقه را گسترش داده، و این منطقه را، بیش از گذشته، به گره‌گاه تضادهای امپریالیستی تبدیل خواهد نمود.

بدست هم می دهند تا تأثیر غیرقابل انکار چنین آتش افروزی در اوضاع ایران با بر جستگی در مقابل ما قرار گیرد.

این واقعیات به نیروهای انقلابی حکم می کند تا خصلت طبقاتی و ارتجائی چنین جنگی را افشاء ساخته و مبارزات مردم برعلیه آن و اساسا برعلیه سلطه امپریالیسم در کل منطقه را، با شدت هرچه بیشتری به پیش ببرند. در شرایطی که بدون نابودی سلطه امپریالیسم؛ این دشمن مشترک خلق های منطقه، رسیدن به آزادی و دمکراسی و حق تعیین سرنوشت ناممکن است، بدون شک، گسترش حضور مستقیم نظامی امریکا در منطقه عملا این کشور را مجبور می سازد با چهره واقعی خود در مقابل خلق ها قرار گرفته و همین امر، به نوبه خود، موجب خواهد شد تا توده ها عامل اصلی ادبار و فقر خود را بهتر شناخته و مبارزه قطعی برعلیه این نیروی متجاوز و ضد مردمی، تشدید گردد. به امید این که نیروهای انقلابی منطقه بتوانند آتش افروزی امپریالیسم را به وسیله ای جهت شعله ور ساختن آتش انقلاب در سراسر منطقه تبدیل نمایند.

واقعیت این است که آتش افروزی های امریکا در عراق نه تنها در تباین آشکار با منافع مردم عراق می باشد بلکه حیات تمامی خلق های منطقه از جمله کارگران و توده های ستمدیده ایران را نیز به خطر می اندازد. وجود ۱۳۰۰ کیلومتر مرز مشترک بین دو کشور، آن هم در شرایطی که کارشناسان نظامی امریکا علنا از احتمال استفاده از "گلوله های اتمی" سخن می گویند که موجب انتشار مواد رادیو اکتیو در منطقه می گردد، ابعاد این خطر را آشکارتر می سازد. از سوی دیگر، حضور بخشی از اپوزیسیون دولت عراق؛ از جمله "مجلس اعلاى انقلاب اسلامی عراق" در ایران- که سال ها زیر پوشش حمایت جمهوری اسلامی قرار داشته اند و وجود "سپاه بدر" وابسته به این مجلس که عملا زیر هدایت سپاه پاسداران می باشد و در صورت حمله امریکا به عراق به عنوان یکی از نیروهای نبردهای آینده قرار است بکار گرفته شود- و مهمتر از همه، وجود رژیم ضد مردمی و وابسته ای که جهت پیشبرد سیاست های امریکا از هیچ اقدامی فروگذاری نمی کند، همگی دست

"خرافه و سپیده"

بقیه از صفحه ۱۰

سپیده جان، در اخیر توان بیشتر به خاطر امر مبارزه در سطوح بالاتر و والاتر برایت تمنا نموده، به آرزوی اینکه روزی گل سر سبد جنبش رهایی زنان کشورت شوی. اینک پارچه شعری را که زیر عنوان "خرافه و سپیده" مدت ها قبل سروده ام، به تو، دختر دلیر ایران اهدا می کنم.

(پ. رتبیل)

اول اپریل ۲۰۰۶ (تورتو - کانادا)

خرافه و سپیده

صدا سر داد "غول پاگلین" (*)

"هیولای خرافه!

من با تو، تو با منی

تمام حجم سیالت را

- که درازناش بود هزار و چهار صد سال

برکن!

از مدار عصر عروج دجال

بریزش در گوش شب:

طوع را بعد از این

سرنگون باید نمود.

شفق را غرقه در خون،

سپیده را نیز،

بر دار باید کشید

تا، مبادا؛

این نمادهای پیدایش و شورش و تنویر

بشکنند دور تسلسل غارت و تسخیر

و تخدیرشدگان هم،

باورشان را برگیرند از "کردگار"

اما این بار

- نه چون پار...-

هراسی در دل شب دوید

شب، شکسته شد،

و با هیولای کنده شده از مدار

کرد آخرین دیدار.

نیزه‌ی سرخ شفق (۱)

سینه‌ی شب خواهد درید

سپیده؛ برخواهد خاست

از آن سوی ستیغ "سیاه کوه" (۲)

تلالوی طلوع، نیز

بر "انگشتر فردا" خواهد نشست.

اما، هیولای خرافه

با یک چشمی که دارد بر جبین

چسپیدست بر تار و پود زمین

تا بر نخیزند،

تخدیر شدگان ز جا.

خواهر، خواهر! دیدی که:

"هیولا..." و "غول..."، همدستانند؛

این هر دو،

چه سخت، سخت جانند!

برادر! ببین، ببین که:

"یکی را برکشیده گرد باد، در

چنبرش،

دیگرش هراسیده از مسیر توفان".

(۳)

پ. رتبیل

(تورتو - مارچ ۲۰۰۵)

توضیحات:

(*) "غول پاگلین" اشاره به

امپریالیسم.

(۱) در کشور ما شفق بر خلاف

معنی آن در فرهنگ های زبان

فارسی، که بعد از غروب را گویند،

به معنی قبل از طلوع بکار رفته است.

(۲) "سیاه کوه" در افغانستان

موقعیت دارد.

(۳) خیزش ها و تکان های انقلابی

علیه ارتجاع و امپریالیسم در نپال،

ونزیویلا و....

کارخانه بدون مالک

مصاحبه پیام فدایی با یکی از نمایندگان کارگران در آرژانتین

(برگردان به فارسی: الف. بهرنگ)

توضیح: بدنبال اشغال شماری از کارخانه‌های تولیدی در آرژانتین از سوی کارگران کارخانه‌ها، نشریه "پیام فدایی" فرصت یافت تا مصاحبه‌ای با "هوگو مندز"، نماینده کارگران کارخانه سرامیک‌سازی Fasinpat آرژانتین که از چند سال قبل به اشغال کارگران این کارخانه درآمده و توسط خود آنان اداره می‌شود، انجام دهد. البته بخاطر محدودیت‌های اقامتی هوگو مندز و بنا به پیشنهاد خود او قرار شد که پاسخ به سوالات را بعد از مراجعت به آرژانتین ارسال کند. مطلب زیر، متن نوشته‌ای است که از سوی او تهیه شده و برای "پیام فدایی" ارسال گردیده است.



کارخانه سرامیک‌سازی "فاسینپات"^(۱) با ۴۵۰ کارگر و برخورداری از جدیدترین ابزار آلات فنی، بزرگ‌ترین کارخانه سرامیک‌سازی در آرژانتین می‌باشد. این کارخانه همچنین از میان ۲۰۰ تا از کارخانه‌های آرژانتینی که بصورت تعاونی‌های کارگری کار می‌کنند، بزرگ‌ترین کارخانه محسوب می‌شود. داستان "فاسینپات"، یا "کارخانه بدون مالک"، داستان پیکاری‌ست باورنکردنی، پیکاری که پس از گذشت چهار سال از هنگامی که کارگران کنترل کارخانه را بدست گرفتند، همچنان ادامه دارد. اسم این کارخانه قبلاً "زانون" بود، یعنی به اسم صاحب کارخانه که فردی بود به نام "زانون".

^۱ کارخانه سرامیک‌سازی "زانون" که اکنون "فاسینپات" (اصطلاح اسپانیایی معادل "کارخانه بدون مالک") نام دارد، در استان "نئوکوئن" (Neuquen) واقع گردیده است.

اوضاع قبلی و فعلی

دولت آرژانتین و مقامات محلی، کماکان اشغال کارخانه توسط کارگران را به رسمیت نشناخته‌اند. قبلاً در این کارخانه، همچون تمامی کارخانه‌های سرمایه‌داری، همکاری نزدیکی میان صاحب کارخانه، دولت و رهبری اتحادیه کارگری برعلیه کارگران وجود داشت. بین کارخانه و دولت رابطه خوبی برقرار بود. اما حالا اوضاع خیلی فرق دارد. روابط دولت با این گونه کارخانه‌ها مملو از کشمکش است چه در عرصه ملی و چه محلی.

دولت حاضر به خریدن محصولات تولیدی ما نیست اما از سوی دیگر جرأت نمی‌کند ما را از فروختن محصولاتمان به دیگران مانع گردد. اینجا مساله بر سر توازن قواست. دولت معرف قدرت سیستم است، در حالیکه کارگران معرف قدرت مردم‌اند.

ما به دولت پیشنهاد کردیم که می‌توانیم خدمات عمومی‌ای نظیر اداره مدارس و بیمارستان‌ها را به عهده بگیریم و دولت هم در عوض با تأمین منابع مختلفی نظیر آنچه که قبل از اشغال کارخانه‌ها توسط کارگران در اختیار کارخانه‌دارها قرار می‌دادند، به ما کمک کنند. اما آنها به این پیشنهاد جواب رد دادند. دولت کنونی نیز هیچ فرقی با دولت‌های قبلی ندارد. آنها [دولت] فعالین اتحادیه‌های کارگری را به زندان انداخته و چندین تن از کارگران کارخانه ما را به قتل رسانده‌اند. تمامی احزاب سیاسی موجود در آرژانتین دسته راستی هستند و از سیاست‌های مشابه‌ای جانبداری می‌کنند. امروزه ساختار اندکی تغییر کرده اما اهداف هیچ فرقی با گذشته ندارند. بحث صرفاً بر سر قدرت است و ربطی به ایدئولوژی ندارد.

حق و حقوق بیشتر

از موقعی که کارخانه به اشغال کارگران درآمده، جو کارخانه بنیاداً تغییر کرده. مناسبات قبلی هیچ حق و حقوقی برای کارگران قائل نبود. اگر کارگری از اضافه‌کار سر باز می‌زد، از کار اخراج

می‌شد. در حالیکه امروز فضای موجود در کارخانه با روابطی صلح‌آمیز و مبارزه‌ای متحدانه در جهت تأمین حقوق بیشتر برای تمامی کارگران توأم می‌باشد. ما سعی می‌کنیم که ایده‌ها و مطالبات همه بخش‌های مختلف کارخانه را گردآوری کرده و معرض توجه قرار دهیم.

امروزه وضعیت ایمنی کارگران در محل کار خیلی بهبود پیدا کرده است. در دورانی که کارخانه تحت مالکیت "زانون" قرار داشت کارگران تحت فشارهای دایمی قرار داشتند بطوری که شمار سوانح کاری سالانه به ۳۰۰ می‌رسید. در حالی که اکنون تعدا این‌گونه سوانح از ۲۰ فقره تجاوز نمی‌کند چرا که برخلاف قبل، کارگران اکنون بطور منظم و یکنواخت کار می‌کنند. ما بطور جمعی شرایط کار را ارزیابی کرده و تمامی کارگران از حق رأی برخوردار می‌باشند و می‌توانند برای تغییر و بهبود شرایط طرح پیشنهادی ارائه دهند.

ما در رابطه با ریشه بهبودهای کنونی تردیدی نداریم. بهبودهای حاصله ناشی از آن است که ما اتحادیه کارگری خود را عوض کرده‌ایم. نخستین وظیفه ما آن بود که اتحادیه خود را دوباره از نو بسازیم. اکنون اتحادیه ما اتحادیه‌ای دمکراتیک و مستقل از مراکز بالایی است و هیچ کس از حق و حقوق بیشتری نسبت به دیگری برخوردار نیست. پرسنل اداری کارخانه (مسئولین اتحادیه) مثل بقیه کارگران سر کار می‌آیند و بعد از انجام کارهای اداری اتحادیه، مثل بقیه کارگرها کار می‌کنند. آنها از هیچ مزایای ویژه‌ای نسبت به سایرین برخوردار نیستند. ما هم‌اکنون اتحادیه کارگری‌ای داریم که کارگران را نمایندگی می‌کند، اتحادیه‌ای که از کارگران دفاع می‌کند- برخلاف قبل که اتحادیه با صاحب کارخانه و دولت تباری می‌کردند. در آن ایام، رهبری اتحادیه در جریان مناقشات ما با کارفرما از ما حمایت نکرد. ما هم از آن اتحادیه بیرون آمدیم اما در عوض، کنترل آن شاخه از اتحادیه را بدست آوردیم. قبلاً هم رهبران اتحادیه برای دوره‌ئی انتخاب می‌شدند، اما حالا هر یک از آنها در صورتی که مطالبات ما را تأمین نمایند می‌توانند بلافاصله در یکی

From Page 20

They were never fooled by the deceitful propaganda of either the regime or its imperialist masters. They were never fooled by the regime's pseudo "anti-imperialist" charade or by its sham elections. They condemned the regime's conspiracy of closing down universities in the early 80s and fought against it. They depicted the imperialist-led war between Iran and Iraq and never followed any of the regime's factions nor did they fall for their gimmicks like those political forces who cheered for Khatami and his so-called "rule of law". The IPFG has unwaveringly fought against the imperialist-dependent regime of the Islamic Republic, and that is the reason for their credibility and the prominence of their combative line and goal in the eyes of the masses.

The truth of the matter is that despite the fact that the ruling dictatorship in Iran practically eliminated a generation of revolutionaries, every day the righteousness of the IPFG's path and goal which is inseparable from the goal of the working class, grows stronger within our society. Just like worldwide the bourgeoisie cannot escape from the "spectre of Communism", the Iranian bourgeoisie too cannot escape this spectre which has become intertwined with the name and the aim of the IPFG in our society. The recent events in Sharief University are yet another manifestation of it.

اراضی مزبور را به کمپانی نفتی اسپانیایی "رپسل" بفروشد، چرا که این منطقه از مقادیر زیادی نفت و گاز برخوردار می‌باشد. اما از آنجا که ما با بومیان همیاری می‌کنیم، آنها هم به ما اجازه داده‌اند تا از خاک رُس اراضی آنان استفاده کنیم. ما نیز در عوض، امکانات خود را در خدمت به اهالی محلی این منطقه قرار داده و تعداد متنوعی سرامیک با نقش و نگارهای الهام گرفته از اسطوره‌های بومیان "ماپوچی" ساخته‌ایم که در سراسر کشور به فروش می‌روند. ما طرح‌ها و نقش‌های ایتالیایی دوران استعمار را بکار نمی‌بریم.

از موقع اشغال کارخانه توسط کارگران، این کارخانه ۲۰۰ کارگر جدید استخدام کرده و ضوابط استخدامی کارگران در همخوانی با نیازهای اهالی محلی قرار دارد. علاوه بر استخدام بومیان "مپاچی"، ما همچنین همکاری نزدیکی با جنبش بیکاران داریم و افراد معلول را نیز استخدام می‌کنیم. رسانه‌های عمومی گزارش می‌دهند که میزان بیکاری عمومی در حال رشد است، حال آنکه ما افراد بیشتری را استخدام می‌کنیم. کارخانه ما، علاوه بر همه اینها، در این منطقه سیستم خدمات رفاهی‌ئی ایجاد نموده که همچنان در حال گسترش می‌باشد. ما در اینجا یک مرکز خدمات درمانی هم برقرار کرده‌ایم. ما بخشی از دستمزدمان را اهدا کردیم و انجمن بیکاران هم بقیه کار را انجام داد. اما دولت دکترها را از طبابت در این محل منع کرده است. اگر آنها اجازه می‌داشتند در این محل طبابت کنند آنوقت ثابت می‌شد که نیروی کارگران قادر است مشکلاتی که دولت از حل آنها عاجز است را برطرف سازد. و به این ترتیب، این ایده رواج پیدا می‌کرد و ما می‌توانستیم مراکز درمانی بیشتری در سراسر کشور داشته باشیم. سود حاصله از فروش کارخانه به مصرف عموم اهالی محلی می‌رسد و تمامی امور مالی کارخانه قابل دسترس است چرا که ما برای رفاه و سعادت اجتماع فعالیت می‌کنیم.

برای اطلاعات بیشتر در مورد "فاسینیپات" می‌توانید به این آدرس مراجعه کنید:
<http://www.obrerosdezanon.org/>

از گردهمایی‌های اتحادیه از مقام خود عزل گردند.

اتحادیه کارگران سرامیک‌سازی از کارگران چهار کارخانه سرامیک‌سازی تشکیل گردیده و تنها اتحادیه سرامیک‌سازی در آرژانتین می‌باشد، اما در آرژانتین فقط کارخانه سرامیک‌سازی "فاسینیپات" توسط کارگران اداره می‌شود. مسلماً کار اتحادیه ما به امورات کارخانه سرامیک‌سازی "فاسینیپات" محدود می‌شود چرا که دولت با صاحبان سایر کارخانه‌ها همکاری می‌کند. اینجا مساله بر سر مبارزه و مقاومت است. بطوری که به اعتبار مبارزات ما، کارگران سایر کارخانه‌ها به شرایط بهتری دست یافته‌اند. کارگزاران دیگر کارخانه‌ها از اینکه کارخانه‌ها به اشغال کارگران درآیند می‌ترسند و به همین خاطر این روزها حتی دستمزدهای کارگران را سر موعد پرداخت می‌کنند. بطور کلی، حقوق صنفی کارگران در سراسر کشور بهبود پیدا کرده و آگاهی طبقاتی تقویت گردیده است.

آلترناتیو

جامعه را باید بنیادا تغییر داد و این امر را می‌بایست با ساختن یک آلترناتیو به انجام رساند تا بدینوسیله سیستم موجود را تحت فشار قرار داد. شخصا معتقدم یا از طریق کانال‌های سیاسی و یا از طریق جنبش اتحادیه‌های کارگری، سیاست نوین باید از دل تجربه کارخانه‌های اشغالی شکل بگیرد. بین کارخانه‌هایی که می‌توانند بمتابه آلترناتیو دولت و بوروکراسی موجود عمل کنند باید گفتگویی مستقیم برقرار گردد. این آلترناتیو باید رشد و گسترش پیدا کند. دولت، یک قدرت اقتصادی سرکوبگر را نمایندگی می‌کند. ما، یعنی طبقه کارگر، نیز باید با سازماندهی خود و با مبارزه طبقاتی و افتخار طبقاتی با این واقعیت به مقابله برخیزیم.

در آرژانتین کودکان از گرسنگی می‌میرند، آنها از رفتن به مدرسه محرومند و از هیچ حق و حقوقی برخوردار نیستند. ما می‌خواهیم این واقعیت را تغییر دهیم. این دگرگونی می‌تواند یا از طریق مقابله مستقیم و یا به شکل دیپلماتیک‌تری انجام گیرد. اما در هر حال، این دگرگونی امری مطلقا ضروری‌ست. این موضعی‌ست که در کارخانه ما همه با آن موافق‌اند هرچند که برخلاف خود من، همه افراد معتقد به مقابله مستقیم نیستند. البته اشتباه نشود، ما همگی از سراسری کردن و ملی‌سازی تولید و کنترل کارگری کارخانه حمایت می‌کنیم.

پیوندهای محلی

قبل از اشغال کارخانه، مواد خام تولید سرامیک، یعنی خاک رس، از اراضی محلی متعلق به بومیان "ماپوچی"، تأمین می‌شد. اخیرا دولت یکبار دیگر تلاش کرد تا این اراضی را از بومیان غصب نماید تا بتواند

خرافه و سپیده"

توضیح: این، عنوان شعری است که پ-رتبیل از شاعران مبارز افغانستان پس از خواندن "نامه‌ای از ایران" که در شماره ۸۱ پیام فدائی درج شده بود، برای ما ارسال کرده است. با سپاس و قدردانی از احساسات مبارزاتی این شاعر گرامی، نامه او را نیز در اینجا چاپ می‌کنیم. باشد که دیگر خوانندگان پیام فدائی نیز بکوشند برخورد هرچه فعال‌تری نسبت به مطالب این نشریه داشته باشند. ما در اینجا فرصت را غنیمت شمرده و از تمامی خوانندگان آگاه و مبارز می‌خواهیم تا نشریه پیام فدائی را از آن خود دانسته و نسبت به مطالب منتشره در آن، فعال و مسئولانه برخورد کنند و با ارسال نظرات خود، ما را در ارتقاء محتوای نشریه یاری رسانند.

دختر عزیز!

نامه‌ات را در شماره ۸۱ "پیام فدایی" خواندم و اسم شریف‌ت را نمی‌دانم، لطفاً سلام‌های پرحرارت من و خانم را بپذیر، و اجازه بده که ترا سپیده بنامم - سپیده‌ای که مبارزه‌اش را بر ضد تیرگی و خرافه آغازیده و نخستین تجربه گرمی‌اش را در این راستا، در نامه بس احساس برانگیز، محرک و نیرو آفرینش، ظرفیت بخشیده است. طوری که هر خواننده‌ی پرشور و هم سن و سال‌اش از مطالعه آن دچار شگفت و هیجانات مبارزاتی شده، آرزو می‌نماید که "ای کاش منم بتوانم مثل نویسنده نامه واکنشی در برابر مقررات و قواعد ضد آزادی و خرافه‌های جهل‌گستر ارتجاع پوسیده و عمیقاً متعفن جمهوری اسلامی در ایران و افغانستان اشغال‌شده توسط امپریالیسم امریکا، که به ریشه‌های خشکیده این ارتجاع مذهبی آب می‌باشد؛ به گونه‌ی دیگر نشان بدهم".

سپیده جان نامه‌ات بر من - که اضافه از چهار چند عمرت را سپری کرده‌ام - چنان اثر نمود که در اثنای مطالعه آن، به خانم که مشغول مطالعه کدام نشریه بود، گفتم: "به نامه این دختر شجاع ایرانی گوش بده! دلم می‌خواهد نامه‌اش را برایت به آواز بلند

بخوانم". سپیده جان باور کن که بعد از پایان نامه‌ات خانم، با تعجبی آمیخته با تحسین گفت: "دختری به این سن و سال چگونه توانسته از اولین گام مبارزاتی‌ش بر ضد ارتجاع خون‌آشام مذهبی جمبندی روانشناسانه‌ای نموده علت مبارزه و نتیجه حاصله‌ی آنرا با کلمات و جملات ساده؛ اما نهایت متهیج، پرمفهوم و شجاعت‌آفرین، بنویسد!"

سپیده جان، دلم می‌خواهد بیشتر از این برایت بنویسم؛ مگر فکر می‌کنم صفحات "پیام فدایی" نشریه چریک‌های فدایی خلق ایران - چریک‌هایی که از نام‌ورترین و محبوب‌ترین پیشگامان انقلابی اخیر دهه چهل و بعد از آن در کشور عزیز تو، همچنان از شهرت و محبوبیت خاصی در بین طیف چپ انقلابی کشور من، هکذا در میان چپ انقلابی سایر کشورها، برخوردار بودند - اجازه نشر آنرا ندهد. حال، مختصراً به یکی دو نکته از نامه‌ات در زیر اشاره می‌کنم:

تو نازنین چه خوب در یک لحظه زود گذر و سرنوشت‌ساز بدرستی متوجه شدی که انسان چطور می‌تواند بر ترس و هراسش غلبه نماید و آنرا از خود براند و به جایش نیروی بسیار بسیار قوی، نهفته در وجودش را، فرا خواند. در نامه‌ات نوشته‌ی: "... اول که می‌خواستند مرا به کمیته ببرند خیلی ترسیدم ... روزهای انتخابات و بحث کردن‌هایم یادم آمد و اینکه مدیر مدرسه را به عقب‌نشینی واداشتم. ناگهان ..." بگذار گپ یک نایبه انقلابی جهان (لنین) را در این مورد برایت بنویسم:

"انسان‌ها همه می‌ترسند. شجاع کسی است که بر ترسش غلبه کند". و تو دختر دلیر، چه به موقع، بر ترس خودت غلبه کردی. و خشم و "نفرت مقدس" از دشمن جاهل و خون‌آشام را به جایش نشانیدی. در اصل، همین خشم و نفرت از دشمن طبقاتی (آنهم چه دشمنی که در بی‌خردی و وحشی‌گری، جز جهادی‌ها و طالبی‌های کشور ما حریفی در جهان ندارد)

آغازگر و آزادکننده همین نیروی بسیار بسیار قوی و ناشناخته در وجودت بود. نوشته‌ی: "... ناگهان یک نیروی پیدا کردم و شروع کردم به داد زدن که چرا می‌خواهید من را ببرید زندان. مگر من چه کار کردم؟ من فقط ۱۶ سالمه و شما حق ندارید من را زندان ببرید".

سپیده جان وقتی که انسان مورد حمله دشمن قرار گیرد. این نیروی خفته در وجود انسان بیدار می‌شود. و زیر فرمانش قرار می‌گیرد. آنگاهست که این نیرو با داد و فریاد و نعره و غرش و صدا، غلیان و وطنیانش را اعلام می‌دارد. و بر جبین دشمنی پر از کین و به ظاهر نهایت پر توان و زوال‌ناپذیر (همانطوری که خودت در مبارزه رویا روی دریافتی "که اینها خیلی هم پوشالی هستند") عرق ترس می‌افشانند. و زبون بودنش برملا می‌گردد. همچنان این نیرو با همین شگرد (صدا، داد و فریاد، نعره و...) بر سایر انسان‌های پیرامونش اثر نموده، نیروی همگوش را در وجود آنان به حرکت، کنش، واکنش و کمک وامی‌دارد. از همین سبب بود که خشم و نفرت از دشمن، بر رهگذرانی که کدام پیوند و شناختی با تو نداشتند، اثر نمود. ترس‌شان را دور کرد و خشم‌شان را برانگیخت. چنانکه از بازداشت و از زندان و از شکنجه ترسیدند. و در دفاع از تو، آنان هم دشمنی‌شان را با سگان پاچه‌گیر رژیم، عملاً اعلام کردند و در مبارزه‌ی تو بر ضد دشمن؛ ترا یاری نمودند. و دشمن را به عقب‌نشینی واداشتند.

سپیده جان! حالا که تو با نوشتن نامه‌ات در "پیام فدایی" برای رژیم بسیار خطرناک شده‌ی، بگذار در اخیر نکته‌ای را برایت یادآوری نمایم که: یکی از عوامل پیگیری و خسته‌نشدن یک مبارز، این است که، نگذارد شعله‌های خشم و "نفرت مقدس" از دشمن طبقاتی در رأس امپریالیزم جهانی، در وجودش فروکش کند.

ادامه مطلب در صفحه ۷

چهرکهای فدایی خلق ایران برگزار میکند

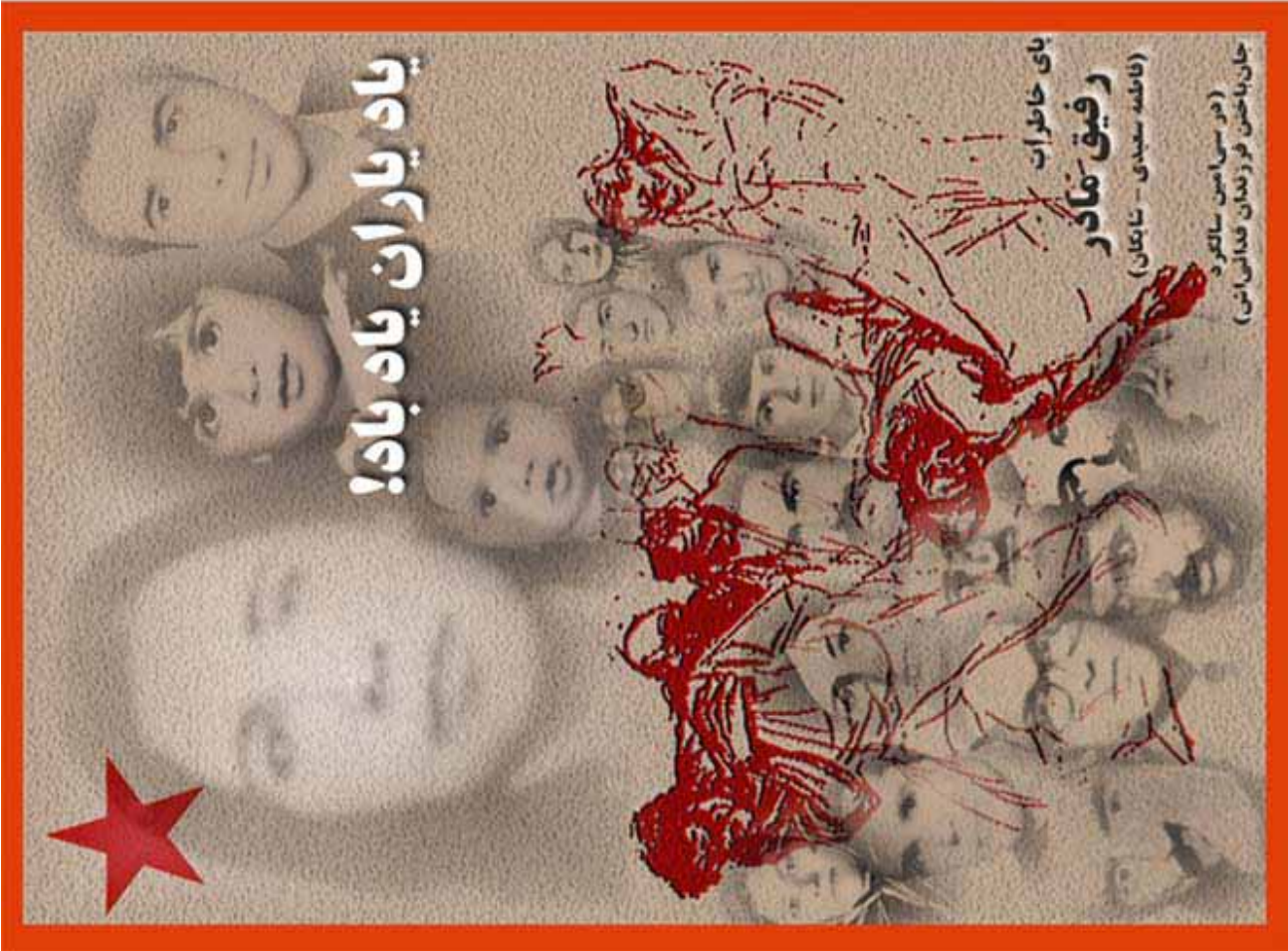
عنوان برنامه ها:

نگاه‌های به زندگی و مبارزات رفیق مادر (به قلم اشرف دهقانی)
 به یاد جوانان و یاران فدایی، ارتزاق و ناصر شایگان
 روزمندگان باغهای پشمار فتح (شیر)
 سخنرانی رفیق ساجدی نسل آقا کابکان، انگوری برای جوانان میارزان
 خاطراتی از لاله‌های سیخ انقلاب، از زبان رفیق مادر
 نماز از زندگی رفیق مادر و فرزندان انقلابش در صفوف چهرکهای فدایی خلق ایران
 (قطعات صوتی - تصویری)

برنامه های فنی شامل:
 اجرای قطعات فولکلوریک با هنرنمایی
 مصطفی کرگین یون، آرزو سه‌نار
 علیرضا عیاش و دلف
 نوشین صیبا
 توالفه سرودهای مردمی
 با اجرای فریدونف (از کارگاه هنر ایران)

زمان: شنبه ۲۰ ماه مه - ساعت ۶ بهد از ظهر
 مکان: آلبان - هانوفر، سالن دانشگاه شهر هانوفر

غذا و نوشیدنی تدارک دیده شده است.
 شماره تلفن تماس در آلبان بین روزهای ۱۸ تا ۲۰ ماه مه ۰۱۷۵۲۴ - ۰۱۷۳



بررسی مختصری از سطح دستمزد کارگران در سال ۸۵

فرشاد بهرنگی - مارس ۲۰۰۶

وزارت کار جمهوری اسلامی، در اسفند ماه به روال هر سال، حداقل دستمزد کارگران برای سال جدید را تعیین نمود. بر اساس اعلام وزارت کار، حداقل دستمزد کارگران رسمی ۱۵۰ هزار تومان و دستمزد کارگران قراردادی (غیررسمی یا پیمانی) با توجه به مبلغ ۳۰ هزار تومان به عنوان "حاشیه امنیت شغلی"، ۲۳۰ هزار تومان در ماه اعلام شده است. طبق معمول هر ساله هم ادعا شده است که دستمزد جدید، با سطح تورم پیش بینی شده در سال ۸۵، متناسب بوده و در انطباق است. در حالیکه نگاهی به رشد افسارگسیخته قیمت‌ها و مقایسه آن با درصد افزایش حداقل دستمزد، دروغ بودن این ادعا را عیان می‌سازد.

از سوی دیگر، مقایسه حداقل دستمزد ماهیانه تعیین‌شده کارگران با خط فقر اعلام شده در سطح جامعه، خود افشاگر این ادعای فریبکارانه است. برای نمونه حتی "حسین حمزه‌ای"، "دبیر اجرایی خانه کارگر غرب تهران" یعنی یکی از مهره‌های خود رژیم در محیط‌های کارگری، خط فقر را حقوق ۳۰۰ هزار تومان در ماه در نظر گرفته و می‌گوید: "دستمزد ۱۵۰ هزار تومانی کجا، خط فقر ۳۰۰ هزار تومانی کجا". به واقع هم با کنار هم گذاردن اعداد ۱۵۰ و ۳۰۰، هر بیننده‌ای می‌تواند به عمق وقاحت و بی‌شرمی گردانندگان رژیم پی ببرد که حتی نیازی به لاپوشانی فریبکاری‌های چنین آشکارشان را نیز نمی‌بینند.

شرایط بس ناعادلانه موجود که در بطن خود اوج گیری اعتراضات کارگری را نهفته دارد، کار را به جایی رسانده است که حتی داد نیروهای خود رژیم که به عنوان به اصطلاح "نمایندگان" کارگری در نهادهای ضدکارگری‌ای چون "شوراهای اسلامی" در میان کارگران به فعالیت‌های جاسوسی مشغولند را نیز درآورده است. در این میان "رضا جمالی"، نایب رئیس شورای اسلامی کار شرکت سیمان تهران، که عنوان‌های "عضو هیات رئیسه" و "مسئول آموزش" خانه کارگر شهر ری را نیز با خود پدک

می‌کشد در طی مصاحبه‌ای در تاریخ ۲۷ اسفند ۸۴ اعتراف کرد که: "خط فقر ۳۰۰ هزار تومانی با دستمزد ۱۵۰ هزار تومانی فاصله زیادی دارد و مشخص نیست که کارگر چگونه باید ۱۵۰ هزار تومان باقیمانده را جبران کند."

تازه این در شرایطی است که وضعیت اسفبار و غم‌انگیز زندگی کارگران و خانواده‌های آنان به همین جا ختم نمی‌شود. واقعیت اینست که عملاً نه کارگران حقوق ماهیانه "۱۵۰ هزار تومانی" دریافت می‌دارند و نه خط فقر واقعی در ایران "۳۰۰ هزار تومان" می‌باشد. برای نمونه، "دکتر ابراهیم رزاقی"، استاد دانشگاه اقتصاد تصریح کرده که: "با توجه به رشد سالانه نرخ تورم، حداقل دستمزد ۱۵۰ هزار تومانی حتی اگر با مزایا و حقوق عائله‌مندی به ۲۰۰ هزار تومان برسد، نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای نیروی کار باشد". و یا "حسین علی ذوالفقاری"، استاد دانشگاه، در تاریخ ۲۲ اسفند ماه ۸۴، ضمن اینکه روش تعیین حداقل دستمزد کارگران در طی ۲ دهه گذشته را مردود شمرده و آنرا غیرکارشناسانه اعلام نمود، گفت: "بر طبق تحقیقات انجام شده یک خانواده ۲ نفره در شهرهای بزرگ باید ۲۵۰ هزار تومان و یک خانواده ۴ نفره، ۴۵۰ هزار تومان درآمد ماهیانه داشته باشد".

از آنجا که کارگاه‌ها و کارخانه‌های بزرگ کشور عمدتاً در شهرهای بزرگ متمرکز گشته‌اند، بنابراین ناگفته پیداست که حجم وسیع کارگران نیز عمدتاً در شهرهای بزرگ بسر برده و در نتیجه خط فقر نه ۳۰۰ هزار تومان در ماه بلکه به گفته کارشناسان اقتصادی، ۴۵۰ هزار تومان در ماه می‌باشد. تازه لازم است بدانیم که قاعدتاً خانواده‌های کارگری در سرشماری‌ها و آمارگیری‌های دولتی نه ۴ نفر بلکه معمولاً بطور متوسط ۵ نفر در نظر گرفته می‌شوند. با این حساب می‌توان پی برد که خط فقر واقعی در ایران از همین رقم ۴۵۰ هزار تومان در ماه نیز فاصله دارد.

از سوی دیگر، تجربه نشان داده است با وجودیکه در طی سالهای گذشته همواره در اسفند ماه از سوی وزارت کار حداقل دستمزد کارگران اعلام

می‌گردید، اما عملاً کارگران حقوقی پائین‌تر از سطح دستمزد اعلام شده می‌گرفته‌اند. تنها با نگاهی به سطح حقوق کارگران در کارخانه‌های ایران در طی سال ۸۴ کافی است پی برده شود که اکثر آنان حتی وقتی از سوی وزارت کار حداقل دستمزد کارگران ۱۳۸ هزار تومان اعلام شده بود، زیر سقف ۱۰۰ هزار تومان در ماه حقوق می‌گرفتند. برای نمونه "مرتضی مختاری فر"، به اصطلاح نماینده کارگران استان لرستان، در ۱۷ اسفند ماه اعتراف نمود که: "در حال حاضر بیشتر کارفرمایان مبالغ ۷۰-۸۰ هزار تومانی به کارگران قراردادی می‌دهند و هیچ کس هم جرأت اعتراض به این موضوع را ندارد، چرا که اعتراض مترادف با اخراج خواهد بود".

کارگران رسمی کشور که با حقوق بخور و نمیر روزگار می‌گذرانند، همانند کارگران قراردادی، عملاً در بیشتر کارخانجات و مراکز صنعتی کشور حقوق خود را با تأخیرهای طولانی (گاه حتی تا ۱۳ ماه) و بعضاً با کسر مزایا دریافت داشته و قادر به تأمین حداقل‌های زندگی خود و خانواده‌هایشان نمی‌باشند. تفاوت سطح دستمزد اعلام شده از سوی وزارت کار با خط فقر، بیانگر ماهیت و اوضاع اسفبار زندگی کارگران رسمی در ایران می‌باشد.

اگر بپذیریم آنچه که عملاً در بیشتر کارخانجات ایران به کارگران پرداخت می‌شود متجاوز از ۱۰۰ هزار تومان نمی‌باشد، آنهم نه برای ۴۰ ساعت کار در هفته بلکه برای حداقل ۵۰ ساعت کار هفتگی. آنگاه به راحتی می‌توان به این نتیجه گیری رسید که رژیم جمهوری اسلامی چه شرایط غیرقابل‌تصور برای بورژوازی ایران آماده کرده است و چگونه در پی آنست تا ایران را که به مقیاس وسیعی از نیروی کار جوان برخوردار است تبدیل به "بهشتی" برای سرمایه‌داران داخلی و خارجی کند که در این "بهشت" نه قانونی از کارگران دفاع می‌کند و نه سرمایه‌دار مسئولیتی در قبال کارگران به عهده می‌گیرد. در شرایطی که تمام نیروی سرکوب رژیم نیز در خدمت حفظ این موقعیت یعنی نگهبانی از منافع سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی برای پاسداری از چنین "بهشتی" بسیج شده است.

برده داری در سنگاپور

برگرفته از روزنامه کلاسه کامپن (مبارزه طبقاتی) نروژ، تاریخ ۱۲ دسامبر ۲۰۰۵.

سیل ورود زنان کشورهای همجوار به پایتخت سنگاپور برای رسیدن به یک زندگی بهتر و برای رسیدن به آمال و آرزوهای زنان و دختران جوان فیلیپینی، سریلانکایی و اندونزی، جهنمی بیش نیست. بیش از ۱۵۰ هزار زن در سنگاپور اجازه اقامت کار دو ساله دارند که بیشترین این زنان از کشورهای فیلیپین، اندونزی و سریلانکا میباشند. سازمان دیدهبان حقوق بشر (HRW - Human Rights Watch) در ماه دسامبر ۲۰۰۵ گزارشی را تهیه و برای وزرات کار و امور اجتماعی سنگاپور، اداره کاربایی، صاحبکاران و ارگانهای دولتی ارسال کرد. در این گزارش، با زنان خدمتکار که برای اشتغال به سنگاپور آمده اند مصاحبه و از وضعیت تأسف بار زنان خدمتکار و رفتار شرکتها و آژانسهای کاریابی پرده برداری شده است.

سازمان دیدهبان حقوق بشر اعلام میکند که اکثریت غریب به اتفاق زنان خدمتکار در سنگاپور در بدترین شرایط بسر میبرند. بدترین گروه آنان، زنان و دخترانی هستند که در خانه های شخصی ایزوله و یا به زبانی دیگر، زندانی شده اند، تعداد زیادی از این خدمتکاران زن مورد آزار و اذیت از جانب صاحبکاران قرار گرفته و به زور از سنگاپور به کشورشان برگردانده میشوند و فرصت گرفتن کمک از جایی را پیدا نمیکند.

آژانسهای کاریابی در قبال گرفتن پول هنگفت و در ازای مالیاتی که از هر دو طرف یعنی هم از کارفرما و هم از زنان خدمتکار میگیرند حیات اقتصادی خودشان را تأمین میکنند. به کرات دیده میشود که این آژانسهای کاریابی به زنان و دختران حمله کرده و آنها را مورد ضرب و شتم قرار میدهند. "دیوی"، دختری ۲۰ ساله از اندونزی میگوید: "قبل از خروج از اندونزی بایستی یک دوره کارآموزی میدیدم. در این دوره کارآموزی شرایط بسیار وحشتناکی داشتیم. به ما غذا نمیدادند، من سه ماه در آنجا بودم، ما بیش از صد دختر بودیم. درب آنجا همیشه بسته بود، نگهبانان آنجا کلید درب را داشتند و تمام درها را قفل میکردند. اگر کسی از دختران فرار میکرد ما را مجازات میکردند. چندین بار، سه روز آخر هفته را به ما غذا ندادند و بایستی ۴۰۰ بار بشین و پاشو تنبیهی میرفتیم.

تعداد زیادی از دختران اندونزی تعریف میکنند که آنها مورد تهدید قرار گرفته اند: اگر خواستار اتمام کار قبل از پایان قرارداد بودیم ما را تهدید میکردند که به آنها پول زیادی باید بپردازیم، تهدید به پرداخت جریمه میکردند و یا اینکه ما را به تن فروشی مجبور میکردند و به فاحشه خانه ها میفرستادند.

دولت سنگاپور برای کنترل بیکاری در کشور، خدمتکاران را از ازدواج با سنگاپوریها منع میکند و حتی از داشتن دوست پسر جلوگیری بعمل می آورد. بعبارتی عشق برای این زنان ممنوع است.

وزرات امور کار اجتماعی سنگاپور در نامه ای به سازمان دیدهبان حقوق بشر مینویسد که: ممنوعیت ازدواج برای زنان غیرسنگاپوری یک امر ضروری برای جلوگیری از رقابتهای شغلی و تخصصی در سنگاپور میباشد. اینگونه کارگران خارجی در این مورد در کشور اختلال بوجود می آورند. و بخاطر محدودیت مرزی و توانایی اقتصادی، این کشور از نگهداری درازمدت این عده از کارگران که تعدادشان روزبروز رو به رشد

است امکاناتی در نظر نمیگیرد و بعد از پایان اقامت شغلی، امکان نگهداری از این خدمتکاران زن خارجی در این کشور، امکانپذیر نیست. زنان کارگر خارجی که به عنوان خدمتکار استخدام میشوند باید معاینات پزشکی ای که شامل آزمایش ایدز و بارداری است را هر ۶ ماه یکبار انجام دهند. برای این گروه از زنان، زندگی شخصی یک پدیده غریب و ناشناخته میباشد، داشتن یک روز تعطیل، تنها یک رویا است.

شرکتهای کاریابی زنان خارجی و یا صاحبکاران آنان و ارگانهای دولتی و غیردولتی ترس و ارباب را میان مردم رایج کرده اند. آنها شایعه پراکنی کرده اند که زنان و دختران کارگر خارجی در سنگاپور برای خانواده های سنگاپوری خطرناک هستند و امکان از هم پاشیدن خانواده های سنگاپوری بخاطر وجود این زنان میباشد، بهمین دلیل، ازدواج این زنان خطری برای خانواده های سنگاپوری میباشد. واقعیت قضیه این است که این گروه از زنان خارجی در سنگاپور عملاً بیش از دیگر زنان مورد تهدیدها و ستمهای جنسی قرار میگیرند. یکی از این دختران تعریف میکند که چگونه مورد سوءاستفاده از جانب صاحبکارش قرار گرفته است. او میگوید: صاحبکارم هر روز استمناء می کرد و مرا به دیدن این منظره مجبور میساخت و من هر روز باید مقابل او می ایستادم و شاهد اینکار میشدم. "میریانی"، یکی دیگر از این دختران، میگوید: "وقتی که جریان تجاوز مکرر صاحبخانه را برای اداره و آژانس کار گفتم، آنها مرا باور نکردند و مرا به سکوت دعوت کردند و در جواب به من گفتند: "اگر این تجاوز واقعی است چرا مکرر و بر مراتب اتفاق افتاده است؟" در جواب گفتم: "بخاطر اینکه من میترسیدم."

از سال ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۵، تعداد مرگ و میر ناشی و "خودکشی" زنان خدمتکار خارجی در سنگاپور ۱۴۷ تن گزارش داده شده است. بیشتر این مرگ و میر بر اثر "سوانح کاری" است. علت کشته شدن، پرت شدن از آپارتمانها میباشد، اما آمار مشخصی از این پرت شدنهای اختیاری (خودکشی) و اجباری (قتل عمد) در دست نیست و عامل این مرگ و میرها عموماً سوانح کاری، ثبت شده است.

"ایری"، ۲۳ ساله از اندونزی، مدت ۲ سال در خانه صاحبکارش زندانی شده بود. در این مدت ۲ سال در خانه درب بسته خدمتکاری میکرد. از بی غذایی به حال بیهوشی افتاده بود، بعد از بیرون آمدن از آن خانه با پرت کردن یک نامه و التماس و تقاضای کمک، توسط یکی از زنان خدمتکار همسایه از آن خانه فرار کرد. او میگوید: "تمامی درهای بیرونی خانه قفل بود، آشپزخانه را روزها و هفته ها قفل کرده بودند، تنها درب حمام باز بود، به من غذا نمیدادند، من گرسنه مانده بودم، باید چکار میکردم؟"

مجازات اعدام در سنگاپور به شدت اجرا میشود. ده سال پیش اعدام یک فیلیپینی به نام Flor Contemplacion که همه معتقد بودند اعدامش یک اعدام حقوقی بود، در آنزمان باعث بحثهای دیپلماتیکی بین دولت فیلیپین و اندونزی شده بود. اکنون هم یکی از دختران فیلیپینی به جرم قتل کارفرمایش، حکم اعدام گرفته است و به این حکم اعتراض کرده است. هم اکنون یکی از انجمنهای ضد اعدام، با اعدام این زن فیلیپینی مخالفت بعمل آورده و خواهان لغو حکم اعدام این زن میباشد.

گزارش سازمان دیدهبان حقوق بشر در ماه دسامبر ۲۰۰۵ به تمامی ارگانهای دفاع از حقوق بشر ارسال شد و رسانه های گروهی را به جنجالهای تبلیغاتی مشغول کرد. در این گزارش، خواسته شد که دولت سنگاپور وضعیت زنان خارجی کارگر را تغییر دهد. اما همچنان زنان خدمتکار در سنگاپور در جهنمی سخت بسر میبرند، برده داری ظلم و ستم به سبک امروزی در خدمت منافع سرمایه داران کوچک و بزرگ در اقصا نقاط جهان به اشکال مختلف بچشم میخورد. سنگاپور هم تنها یک نمونه از این خروار امپریالیستی است.

انتخابات در کلمبیا

در ماه مارس، انتخابات نمایشی ای تحت عنوان انتخابات ریاست جمهوری در کلمبیا برگزار شد. به گزارش خبرگزاری بی بی سی، در جریان این به اصطلاح انتخابات که تنها ۳۶ درصد از شهروندان کلمبیایی در آن شرکت کردند (تازه ۱۵ درصد از آرای ریخته شده باطل اعلام شد!) "الوارو اوریبو ولز" Velez Uribo Alvaro قدرت را بدست گرفت. سرکار آمدن الوارو نه تنها پیوندهای کلمبیا با آمریکا را رسماً تحکیم میکند بلکه پیشبرد سیاستهای نئولیبرالیستی امپریالیستها را در کلمبیا تسهیل خواهد نمود. امپریالیسم آمریکا مانند گذشته بر سیاستهای دولت کلمبیا و کلا دولتهای آمریکای جنوبی تسلط دارد. الوارو اعلام نموده که با قدرت ارتش کلمبیا و حمایت و کمکهای مالی و نظامی آمریکا، جنبش مسلحانه و گروههای چریکی را در کلمبیا سرکوب خواهد کرد و پیروزی کامل را بدست خواهد آورد.

فقر، رشوه خواری، رشد روزافزون تضادهای طبقاتی و تشدید نارضایتی عمومی از نابسامانیهای اقتصادی، ویژگی برجسته نظام تحت سلطه کلمبیا میباشد. تا جایی که مقامات نظامی اظهار نموده اند که آمریکای لاتین از فقدان امنیت و تهدیدهای دیگر در رنج است. در این حال، فعالان ضد سیاستهای "جهانی سازی" امپریالیستها، میگویند: مناطق "آند" کلید این امنیت و ثبات میباشد. به واقع مهمترین و خطرناکترین منطقه برای آمریکا کوه های آند میباشد که محل فعالیت چریکهای ضد امریکائی است.

بحران جاری در کلمبیا تاثیر مستقیمی بر شرایط سیاسی و اقتصادی کشورهای همجوار مانند اکوادور، برزیل، و ونزوئلا گذاشته است. چریکها و نظامیان دولتی از مرزهای کلمبیا عبور میکنند. البته بجز درگیریهای کوچک و روزمره، درگیریهای شدید صورت نمیگیرد. بیشتر درگیریها میان چریکها و سربازان در منطقه "زولایا" و "تاجیرا" و "اپوره" در مرز ونزوئلا میباشد. در حالیکه بیشتر نظامیان و

سربازان کلمبیا در مرزهای اکوادور به طرف استان "پوتومايو" Putumayo، یعنی منطقه ای که محل فعالیت نیروهای فارک Farc میباشد، تجمع کرده اند.

جریان چریکی فارک Farc، از سوی نظامیان امریکایی و دولت کلمبیا، "نارکو- تروریسم" نامیده می شود ("نارکوتیکا" به معنای موادمخدر می باشد). حکومت کلمبیا، مبارزین مسلح و چریکها را بعنوان قاچاقچی دستگیر و شکنجه و ترور میکند. ژنرال "کرادوک" اظهار میکند که مبارزه با مواد مخدر (اسم مستعاری برای سرکوب مبارزات مردم کلمبیا) تقریباً موفقیت آمیز بوده است و همواره با کمکهای آمریکا پیش رفته است و این نه تنها برای کلمبیا بلکه برای ثبات و امنیت کشورهای همجوار نیز حیاتی است! بعبارتی دیگر، سرکوب شدید مبارزین کلمبیا، تحت عنوان مبارزه با مواد مخدر، با دخالت مستقیم نیروهای نظامی آمریکا و آموزش ارتش کلمبیا توسط امریکایی ها پیش میرود. واقعیتی که یکبار دیگر سیاستهای استعماری و ضدخلقی امپریالیسم آمریکا را در مقابل مردم امریکای لاتین به نمایش میگذارد.

از سوی دیگر، ظاهراً اکوادور در این درگیریها دخالتی نداشته است، به این معنا که جریان چریکی فارک Farc صرفاً از نوار مرزی اکوادور به عنوان مقر و پایگاه برای نیروهای مسلح خود استفاده میکند. اکوادور همچنین رسماً با نیروهای نظامی که به شکار و دستگیری مبارزین مشغولند همکاری نکرده است و هیچ تمایلی برای همکاری با ارتشیان نشان نداده است. در ضمن، اکوادور مایل نیست که مرزهای این کشور نادیده گرفته شود، گرچه پاسداری از مرزها امری مشکل میباشد. در ماه جون سال گذشته، فارک به یک پادگان نظامی در "پوتومايو" حمله کرد و در این حمله چریکی ۱۹ تن از سربازان کلمبیایی کشته شدند. بدنبال این رویداد، اختلافات دیپلماتیک بین کلمبیا و اکوادور بالا گرفت و کلمبیا دولت اکوادور را به عنوان حامی این جریان چریکی و پایگاه امنی برای مخالفین و مبارزین اعلام نمود و بر همین اساس از اکوادور شکایت نمود.

دولت اکوادور در کیوتو uitoQ شکایت کلمبیا را باز پس فرستاد و در جواب به آن، اعلام نمود که دولت

کلمبیا خود مسئول کنترل مرزهای خود میباشد. "مایورسیو گاندارا"، وزیر امور خارجه اکوادور، در مصاحبه ای با بی بی سی گفت: "بایستی از قانون به شکل جدی استفاده کنیم، یعنی میتوانیم قانون ویزا برای شهروندان کلمبیایی را به اجرا درآوریم و همزمان هزاران زندانی کلمبیایی را که در زندانهای اکوادور هستند، اخراج کنیم."



کارگران معدن سنگرود، چشم برای کمکهای فییبی اند!

۶۲۰ کارگر معدن سنگرود، پس از یک سال اعتراض پی در پی و شنیدن وعده های سرخرمن مقامات استانی و در نهایت پناهنده شدن به دفتر "رئیس جمهور عدالت طلب"، نه تنها به حقوق معوقه ۱۳ ماه خود دست نیافتند، بلکه در سایه شعار فریبکارانه "عدالت گستری" دولت احمدی نژاد مزدور، با شکمی گرسنه و لباسهای مندرس به استقبال سال نو رفتند.

کارگران معدن سنگرود که با خانواده هایشان، جمعیتی بالغ بر ۳ هزار نفر را تشکیل می دهند در نامه ای خطاب به مسئولین حکومتی عنوان کرده اند که "در روزهای پایانی سال و در خانه بی رونق خود، دیگر وسیله ای برای به فروش رساندن و تهیه تکه نانی را نداشته و در اثر بی توجهی مسئولان و رسیدگی نکردن رئیس جمهور، از زندگی ناامید شده و برای زنده ماندن تنها چشم به کمکهای غیبی و الطاف خداوندی دوخته ایم."

اعتصاب عمومی در نپال

برگرفته شده از روزنامه کلاسه کامپن، آوریل ۲۰۰۶

Klasse Kampen - April 2006

اعتصابات توده ای اخیر، توسط این هفت حزب و با همکاری کمونیست هائی که برعلیه رژیم مبارزه مسلحانه می کنند صورت می گیرد. کمونیست های مسلح که با دولت نپال در حال جنگ هستند در بیشتر نقاط کشور از حمایت مردم برخوردارند. آنها به حمایت از اعتصاب عمومی در کاتماندو و اطراف آن، آتش بس اعلام کرده اند.

در نوامبر سال گذشته، کمونیست های مسلح با هفت حزب نپالی قراردایی برای برکنارکردن پادشاه گذاشتند اما بخاطر اختلافاتی که میان این هفت حزب و آنها وجود دارد هنوز موفق به یک همکاری کامل میان خود نشده اند. هفت حزب نپالی خواهان برقراری مجدد پارلمان که در سال ۱۹۹۱ تأسیس شد و وجود احزاب متفاوت در پارلمان هستند، اما کمونیست های نپالی خواهان یک قانون اساسی بر اساس خواست های اکثریت مردم نپال می باشند. مطالبات آنها در کتاب "نپال امروز و جنگ خلق برای رسیدن به دموکراسی و رفاه اراضی" تشریح شده است.

در جریان شکل گیری اعتصاب عمومی اخیر، دولت پادشاهی نپال هزاران نفر را دستگیر کرده است. در میان این دستگیرشدگان، نماینده احزاب نپال و رهبران و فعالین سیاسی و نمایندگان اتحادیه ها بچشم می خورند. دستگیرشدگان به جرم فعالیت و سازمان دادن اعتصابات سراسری و مخالفت با رژیم دستگیر، شکنجه و زندانی شده اند. یکی از تظاهرکنندگان در جریان اعتصاب عمومی در درگیری با پلیس بر اثر ضرب و جرح های شدید پلیس، کشته شد.

در رسانه های گروهی نپال، نام دستگیرشدگان منتشر شده است و بیشترین این اسامی مربوط به نمایندگان احزاب و سازمان های جوانان و ارگان ها و سازمان های سیاسی می باشد. دستگیرشدگان در زندان های نپال در شرایط بدی هستند. دولت نپال آنها را در شرایط تشنگی و گرسنگی قرار داده است و از دادن غذا و آب به آنها خودداری می کند. بسیاری از آنان نیاز به پزشک و دارو دارند.

در شهر مالانگوا در ۳۵۰ کیلومتری جنوب شرقی شهر کاتماندا، بیش از هزار نفر از مخالفین و مبارزین شورش کردند و این شورش تا مدتی ادامه یافت. مخالفین به حصارهایی که بوسیله پلیس برپا شده بود و به شرکت های خصوصی و دولتی و زندان های محلی و همچنین به یکی از پادگان های ارتشی در ناولپور حمله کردند.

مخالفین در نپال علیه شاه و برای دموکراسی به یک اعتصاب عمومی چهار روزه اقدام نمودند. با آغاز این اعتصاب، تمام راه های اصلی این کشور کوهستانی از تردد وسایل نقلیه خالی گشت. بیشتر مغازه ها در پایتخت نپال (کاتماندو Katamandu) تعطیل گردیدند. در بقیه شهرهای این کشور نیز مغازه ها، مدارس و شرکتها تعطیل شدند. حتی در شهر توریستی پوخارا Pokhara نیز همه جا تعطیل بود. این اعتصاب عمومی به دعوت هفت حزب اپوزیسیون علیه گیانندرا Gyanendra پادشاه نپال صورت گرفت. پادشاه نپال سال گذشته دولت را از کار برکنار کرد و اعلام کرد که مخالف داشتن احزاب در این کشور است. او انتخابات را تا سال آینده در کشور معلق کرد؛ اقدامی که با مخالفت شدید اپوزیسیون مواجه شد.

گروههای مسلح کمونیستی که سالهاست در شهرهای کوچک و روستاها برعلیه سیستم موجود می جنگند با این هفت حزب به توافق رسیده بودند که با اعلام آتش بس و با همکاری با یکدیگر، در طی یک مبارزه مشترک، مجددا سیستم چند حزبی را در کشور برآوردند. اما پادشاه نپال با توجه اینکه کمونیستها با مبارزه مسلحانه شان در کشور و تشویق اپوزیسیون به راهپیمایی و تظاهرات، "ناآرامی" ایجاد می کنند، اعتصاب عمومی را غیرقانونی اعلام نمود.

به دنبال آغاز تظاهرات و اعتصاب چهار روزه، طبق گزارش رسانه ها در همان روز اول اعتصاب عمومی عده ای از تظاهرکنندگان و رهبران سیاسی بازداشت شدند. در کاتماندو و حومه اش حکومت نظامی برقرار گردید. یک گروه ۵۰ نفری از خبرنگاران، وکلا، معلمین و پزشکان در یک جلسه دستگیر شدند. طبق گزارش گزارشگران نپالی و خارجی، فقط در کاتماندو بیش از ۳۰۰ نفر بازداشت شدند.

اعتصاب عمومی در عمل موفقیت آمیز بود و تظاهرکنندگان در خیابان ها و کوچه های شهرهای نپال با سوزاندن لاستیک و انداختن سنگ بسوی پلیس تا دندان مسلح، خشم و نارضایتی خود از دیکتاتوری حاکم را نشان دادند. در حالیکه پلیس ضدشورش با حمل باتون و اسلحه و استفاده از گاز اشک آور برای کنترل تظاهرکنندگان خیابان ها را محاصره کرده بود، تظاهرکنندگان با دادن شعارهای "مرگ بر گیانندرا" (پادشاه نپال)، "گیانندرا از کشور برو"، "ما دموکراسی می خواهیم"، "گیانندرا تخت شاهی را رها کن"، توانستند اعتراض خود را نشان دهند. در شهر قدیمی کیتی پور نزدیک کاتماندو، مردم خیابان ها را بسته و مانع ورود پلیس به شهر شدند.

بعد از قدرت گیری گیانندرا و برکنارکردن هفت حزب و قبضه قدرت توسط پادشاه، اعتراضات اخیر گسترده ترین و شدیدترین اعتراض توده ای برعلیه حکومت نپال می باشد. سازماندهی

نگاهی به برخی اخبار

- در ۲۹ می ۲۰۰۳ رئیس‌جمهور امریکا در چارچوب کارزار تبلیغاتی فریبکارانه دولت خویش برای توجیه حمله و اشغال عراق، ادعا کرد که تریلی‌هائی که پس از حمله به عراق بوسیله سربازان امریکا و نیروهای کُرد پیدا شده بود آزمایشگاه‌های متحرک برای تهیه سلاح‌های شیمیائی بودند. حال واشنگتن پست از قول یک هیئت حقیقت‌یاب امریکائی گزارش می‌دهد که نه تنها این ادعا واقعیت نداشته است بلکه چند روز قبل از این سخنرانی، دروغین بودن این ادعا به رئیس‌جمهور امریکا اطلاع داده شده بود.
- "اتا"، سازمانی که از سال ۱۹۶۸ با هدف استقلال باسک برعلیه اسپانیا می‌جنگید، با پذیرش شرکت در پروسه مذاکرات صلح با دولت اسپانیا، با صدور اعلامیه‌ای آتش‌بس دائم اعلام نمود.
- کارگرانی که در دبی در حال ساختن بزرگترین برج جهان می‌باشند در اعتراض به کمی دستمزد دست به اعتصاب زدند. دبی از جمله کشورهای خلیج فارس است که هزاران کارگر خارجی را با دستمزدهای خیلی پائین بکار گرفته است. در جریان این اعتصاب، بین کارگران معترض و نیروهای انتظامی درگیری‌هایی پیش آمد و اتوموبیل‌هائی که در نزدیکی محوطه ساختمانی برج قرار داشتند خرد شدند. بدنبال بالا گرفتن اعتراضات کارگری در امارات متحده عربی، وزیر کار این کشور اعلام کرد دولت در فکر لغو ممنوعیت فعالیت اتحادیه‌های کارگری و پذیرش حق اعتصاب می‌باشد.
- وزارت دفاع امریکا گزارش داد که در نخستین روزهای حمله امریکا به عراق در سال ۲۰۰۳، روسیه اطلاعاتی درباره حرکت‌های ارتش امریکا در اختیار دولت صدام حسین قرار داده است. جالب است که

علیرغم اینکه وزیر دفاع امریکا اعلام نمود که هیچ اطلاعی نسبت به اعتبار اسناد مزبور ندارد اما وزیر امور خارجه امریکا طی سخنانی در یک کمیته سنای امریکا اظهار داشت گزارش‌های اطلاعاتی مزبور، تهاجم امریکا به عراق را با خطر مواجه ساخته بود.

● قرار است ارتش امریکا بمب جدید و عظیمی را آزمایش کند که برای نابود کردن هدف‌های نظامی زیرزمینی طراحی شده است. آزمایش این بمب که "زمین شکاف" نامگذاری شده است در ماه ژوئن در ایالت نوادا در غرب امریکا انجام خواهد گرفت. این بمب حاوی هفتصد تن ماده انفجاری است. یکی از سخنگویان ارتش امریکا گفت این آزمایش یادآور بعضی از آزمایش‌های اتمی روی زمینی در سال‌های دهه پنجاه است.

● در انگلستان قانون جدیدی به تصویب رسیده است که "تشویق به تروریسم و تحسین آن" را غیرقانونی می‌کند. این قانون همچنین تعلیم و تدارکات برای عملیات تروریستی را غیرقانونی می‌شناسد. این قانون که اواخر سال جاری به اجرا گذاشته می‌شود به دولت اجازه می‌دهد افراد مظنون را برای بیست و هشت روز بدون طرح اتهام در بازداشت نگاه دارند. قانون فوق به رغم اعتراض وسیع احزاب سیاسی آزادیخواه و افکار عمومی بریتانیا، توسط دولت بلر به تصویب رسیده است.

● با حمله "لباس شخصی‌ها" به تجمع اعتراضی مردم ماکو که سرکوب کُردها در ترکیه را محکوم می‌کردند حدود ۳۵ نفر کشته و زخمی و تعداد زیادی از مردم توسط مزدوران رژیم دستگیر شدند.

● علی زاد سر، نماینده رژیم در مجلس، در رابطه با بحران هسته‌ای رژیم گفت

تجربه نشان داده که "مذاکره با شیطان بزرگ بهتر از مذاکره با شیطان‌های کوچک است."

● صندوق بین‌المللی پول اعلام کرد که در سال ۲۰۰۵ نرخ تورم در ایران ۱۸٫۵ بوده که این خود پنجمین نرخ بالای تورم در سطح جهان می‌باشد.

● استاندار خوزستان ضمن اعلام دستگیری عوامل بمب گذاری‌های اخیر در این استان گفت "این نیروها سازمانده ۱۰ ساله" دارند و از سوی "سازمان‌های جاسوسی بیگانه حمایت می‌شوند."

پیام فدائی و خوانندگان

آلمان

ر-۱

با دروهای انقلابی!

نامه‌تان را دریافت کردیم. همانطور که خواسته‌اید، از این پس، نشریات سازمان به آدرس‌تان ارسال خواهد شد. به امید دیدار. موفق و پیروز باشید.

ر-۳

با دروهای انقلابی!

نامه و کتابی که به تازگی نوشته و منتشر کرده‌اید را دریافت کردیم. با تشکر از اینکه نسخه‌ای از کتابتان را برایمان فرستادید، برایتان در اشاعه هرچه گسترده‌تر ادبیات مردمی موفقیت و پیروزی آرزو می‌کنیم. پایدار باشید!

لیست کمک‌های مالی

انگلستان

رفیق شهید عزت غروی ۲۵ پوند
رفیق شهید ناصر شایگان شام اسبی ۲۰ پوند
رفیق شهید ارژنگ شایگان شام اسبی ۲۰ پوند
رفیق شهید نادر شایگان شام اسبی ۲۰ پوند
رفیق شهید میرهادی کابلی ۲۵ پوند

سوئد

خلق عرب ۹۰۰ کرون
رفیق شهید ناصر شایگان ۲۰۰ کرون
رفیق شهید ارژنگ شایگان ۲۰۰ کرون
رفیق شهید ولی سوسن ۵۰ پوند

فصل دوم کتاب

بدرهای ماندگار

قسمت پازدهم

پل تصادف،

مرز بین عظمت و ذلت؟!

بقیه از شماره قبل

اگر فرد مورد بحث، می گفت که در آن روز نه آمادگی استفاده از اسلحه اش را داشته و نه آمادگی ی جویدن سیانورش را، این، برخورد درستی بود و نشان می داد که او، واقعیت خودش را شناخته است. در حالی که وی، علیرغم همه آنچه که در مورد خود می گوید، درست به این نکته توجه نمی کند. در نتیجه، نمی تواند ببیند که کسانی که به عنوان انقلابیون مسلح صادق جان بر کف، هم "زندان" و هم "جویند"، از شرایط و وضعیت درونی دیگری غیر از آن که او بود، بر خوردار بودند. آن انقلابیون، برای این که تصمیم بگیرند بزنند و بجوند، مطمئناً به تمرین هائی هم که او انجام می داده، نیازی نداشتند. به نظر من، ایراد اصلی به فرد مورد بحث این نیست که چرا زنده و نجویده است، بلکه این است که اگر به گفته ی خودش تا دیروز "بار سنگین شهید نشدن با بقیه رفقا" را بر دوش می کشید، امروز با نادیده گرفتن همه ی آگاهی ها و رشادت های چریکهای فدائی خلق و تقلیل دادن همه ی عظمت آن انقلابیون به داشتن مهر "شهادت" بر پیشانی خود، در جهت خلاصی از آن "بار" برآمده است. ایراد اصلی به او آنست که مورد خود را تعمیم داده و "همه را به کیش خود پنداشته"، نه این که چرا شهید نشده است! ایراد آنست که او، این طور جلوه می دهد که گویا در درگیری که بین رفقای آن خانه ی تیمی با نیروهای ساواک در جریان بود، اگر "به تصادفی" تیری به او می خورد و او در آنجا "شهید" می شد، تبدیل به "اسطوره" می گشت! آخر مگر نه این است که گویا "شهید شدن" مساوی ست با به طور اتوماتیک به "اسطوره" تبدیل گشتن؟! او که می گوید که سال ها "بار سنگین شهید نشدن" را بر دوش کشیده بود اکنون به راحتی با یک چرخش قلم آن

بار را این گونه بر زمین می گذارد که بگوید که اگر در آن درگیری با اصابت "تصادفی" تیری "شهید" می شد، مردم از او گویا به همان گونه یاد می کردند که مثلاً از مهنوش /براهیمی یاد می کنند! در حالی که چون زنده مانده، پس "گمنام" است. چنین درک غیرواقعی از علت محبوبیت انقلابیون دهه ی ۵۰ در میان مردم، برای وی اندوهی تلخ به جا گذاشته که بگوید: "فاصله بین اسطوره شدن و در گمنامی زنده ماندن به موئی بند است". در اینجا ست که باید با تأکید بر زندگی و مرگ انقلابیونی که به حق مورد احترام عمیق توده ها قرار دارند و ارائه نمونه های زنده ای در این رابطه، قضاوت را به خواننده ی واقع بین و منصف بسپاریم که خود دریابد که آیا این اظهارنظر که گویا "مرگ و اسطوره شدن" با هم مترادف هستند و "فاصله بین مرگ و اسطوره شدن و در گمنامی زنده ماندن" به موئی بند است، با واقعیت انطباق دارد؟ یک نمونه از آن انقلابیون، رفیق مهنوش، یکی از کمونیست های برجسته ی فدائی، می باشد.

مهنوش /براهیمی، نخستین زن شهید جنبش مسلحانه ی ایران در دهه ی ۵۰، در خانواده ای سیاسی متولد شده بود. او که در دانشگاه در رشته ی پزشکی درس می خواند و در مبارزات دانشجویی شرکت فعالی داشت، در جریان این مبارزات با رفیق چنگیز قباذی که او نیز دانشجوی پزشکی بود، آشنا شد. این آشنائی، به ازدواج او با رفیق چنگیز انجامید. از طریق رفیق چنگیز قباذی، که خود یکی از رفقای گروه /حمدرزده بود، مهنوش با این گروه در تماس قرار گرفت و به عنوان زنی آگاه و دارای صداقت انقلابی، او نیز در گروه /حمدرزده، عضویت یافت.

حتی اشاره به گوشه هائی از برخوردهای عملی مهنوش در طی زندگی مبارزاتیش به عنوان یک کمونیست آگاه، کافی است تا معلوم شود که اولاً مهنوش راه خود را با آگاهی کامل و به طور آزادانه انتخاب کرده بود. او می توانست به همراه همسرش، دکتر قباذی، یک زندگی غیرسیاسی ظاهراً بی دغدغه ای را در پیش بگیرد و به قول فرد اول "سر کار و زندگی" خود باشد (فرد اول می گوید که در آن زمان خودش دروناً چنین خواستی داشته است). در حالی که او راه "زندگی" مبارزاتی را برای خود انتخاب می کند. آخر مهنوش به عنوان یک مارکسیست - لنینیست، ایمانی خلل ناپذیر به آرمان های طبقه ی کارگر داشت، ایمانی که انگیزه های مبارزاتی قوی در او به وجود آورده بود. او - بنا به اصطلاح "داد بیداد" - به "خانه تیمی" می رود. اما

مهنوش به آن دلیل در "خانه تیمی" بود و در مبارزه، که بتواند آنچه را که در تئوری های مارکسیستی آموخته بود و آگاهی های انقلابیش حکم می کرد، به مرحله ی عمل درآورد. به عبارت دیگر، مهنوش به آنچه لازم بود در عمل صورت بگیرد، پیشاپیش در تئوری رسیده بود و این امر در جوهر وجودش جای گرفته بود. به همین خاطر بود که او به تکرار مداوم "بزنم و بجوم" احتیاجی نداشت. در اینجا، دو خاطره از مهنوش نقل می کنم تا معلوم شود که اساساً وجود انقلابی یک چریک فدائی خلق، در "بزنم و بجوم" نبود، بلکه جوهر انقلابی وجودش در هر جا می توانست به اشکال مختلف، خود را آشکار سازد.

خاطره ی اول مربوط به برخورد بسیار مسئولانه ی مهنوش با موضوع تیرخوردن رفیق پویان بود. این امر، با توجه به همه ی بی تجربگی هائی که به طور طبیعی در آغاز مبارزه ی مسلحانه وجود داشت، از ارزش و اهمیت خاصی بر خوردار است. در سال ۱۳۴۹، رفیق پویان به هنگام باز و بسته کردن کلت کمربندش، به اشتباه تیری شلیک می کند که به خود او اصابت می نماید. وضعیت او به گونه ای بود که احتمال مرگش می رفت (در این زمان بود که رفیق انقلابی، پویان، در حالی که تصور می کرد که دقایقی بعد زندگی را بدرود خواهد گفت، در همان حالتی که خون از او می رفت، شروع به نوشتن آخرین اندیشه ها و رهنمودهایش به رفقا نمود و آن نوشته را با دو شعار "پیروز باد انقلاب" و "زنده باد کمونیسم"، به پایان رساند. یکی از "آخرین سطرهای آوازهای سرخ و بلند" پویان، اینگونه بر صفحه ی کاغذ، نقش بستند.) در این رابطه، مهنوش که یک دکتر بود با چنان احساس مسئولیتی و با چنان فداکاری، اقدام به مداوای رفیق پویان نمود که همه ی رفقا را متحیر ساخته بود. او و رفیق چنگیز قباذی، با جسارت و کاردانی تمام، برای معالجه ی رفیق پویان دست به اقداماتی زده و حتی موفق شدند که کارهای اولیه برای مداوای رفیق پویان، از قبیل عکس برداری و غیره را با درست کردن توجیهاتی، از طریق امکانات عمومی در یک بیمارستان انجام دهند. رفیق مهنوش، حدود سه روز به طور مداوم بدون آنکه لحظه ای چشم روی چشم بگذارد، بالای سر رفیق پویان نشست تا اینکه به تدریج حال پویان رو به بهبودی رفت. (رفقا مهنوش و چنگیز، به عنوان دکترهائی که رفیق پویان را مداوا نمودند، گفتند که گلوله هنگامی که قلب پویان در حال انقباض بود از

کنار قلب وی رد شده بود و الا گلوله، درست به قلب او می خورد).

خاطره ی دوم به رویارویی جدی مهرنوش با پلیس در سال ۵۰ مربوط است. در این زمان، در جهت سازماندهی مجدد دسته ی جنگل، تیمی که رفیق مهرنوش عضو آن بود، وی مسئول شناسائی و انبارک زنی در کوه های شمال بود. در این ارتباط، یکبار وقتی رفیق مهرنوش به همراه رفقا، چنگیز و بهرام قبادی و محمدعلی پرتوی برای ایجاد انبارکی در ارتفاعات جنوبی نوشهر به آن منطقه رفته بودند، مورد سوءظن دشمن قرار گرفته و دستگیر شدند. اما، زمانی که مأموران ساواک رفقا را از ساواک نوشهر به ساواک ساری منتقل می کردند، رفیق چنگیز برای این که امکان فرار برای خود و دیگر رفقا ایجاد نماید، ماشین را چپ کرد که در نتیجه رفقا مهرنوش و چنگیز هر یک جدا از هم موفق به فرار گردیدند. این اتفاق، حوالی نیمه شب در نزدیکی های ساری رخ داد. "رفیق مهرنوش مدت ۱۸ ساعت خود را در زیر یک بوته در کنار یک جاده روستائی پنهان می کند و این در شرایطی بود که صدها ژاندارم به دنبال آنها در جستجو بوده اند، بطوریکه خود رفیق مهرنوش تعریف می کرد ستاد عملیات جستجوی فراریان، درست در جنب بوته ای که رفیق مهرنوش در زیر آن پناهنده بوده، مشغول فعالیت بوده است. جیب فرمانده عملیات در کنار بوته پارک شده بود." (نقل از: جمعبندی سه ساله، حمید اشرف). سپس، آن دختر شجاع، خود را به جاده می رساند و جلوی کامیونی را می گیرد. او ابتدا با رفتارهای متین خود، راننده را متوجه وضع خود که احتیاج مبرم به کمک او داشت، می کند و سپس با توضیحات بجا و لازم از علت تنها ماندنش در جاده، موفق می شود که سمپاتی مبارزاتی راننده را به خود جلب نماید تا آنجا که با استفاده از کمک های او، موفق می شود از منطقه ی خطر خارج شود.

یادآوری خاطرات فوق، علاوه بر هر تجربه ای که با خود به همراه دارد، به خوبی بیانگر آنست که مهرنوش به تصادف و یا به اشتباه پایش به "خانه تیمی" و به مبارزه ی مسلحانه، کشیده نشده بود. او، حقیقتاً اهل مبارزه بود و آگاهی مبارزاتی به همراه بسیاری از خصوصیت های برجسته ی انسانی که در نهان و وجود او بودند، در برخورد و رفتارهای او نشان داده شده و پیش از مرگ و شهادتش نیز، خود را آشکار ساخته بودند. با همه ی این واقعیت ها، مهرنوش، به عنوان یک کمونیست راستین فدائی و یک زن انقلابی شجاع و جسور، برای مردم موقعی بیشتر شناخته شد که خانه ی

تیمی او به همراه رفقائی، مورد محاصره ی نیروهای مسلح رژیم قرار گرفت (۹ مهرماه ۱۳۵۰). نبرد نابرابر اما قاطعانه ای درگرفت. در اینجا بود که مردم به چشم خود، زنی را دیدند که قهرمانانه به جنگ مسلحانه با نیروهای دشمن پرداخته است. (درست به دلیل چنین نبرد شجاعانه ای بود که در آن درگیری، رفیق عباس جمشیدی رودباری موفق به فرارگردید.)^(۱) جسارت و دلاوری مهرنوش در این نبرد مسلحانه، چنان بود که همگان، از نیروهای خود رژیم گرفته تا مردمی که شاهد آن درگیری نابرابر بودند، در حیرت و شگفتی فرو رفتند و انتشار خبر این درگیری، نه فقط کمونیست های فدائی را هرچه بیشتر به مردم شناسانده و موجب تحسین و تقدیر فراوان مردم هشیار و مبارز ایران از آنها شد، بلکه مردم به چشم خود دیدند که زنی که در فرهنگ ارتجاعی حاکم بر جامعه، جایز در آشپزخانه تعیین شده بود، چگونه با اعمال مبارزاتی خود نشان داد که می توان حصار ها را شکسته و بندهای سنتی موجود در جامعه بر دست و پای زنان را پاره نمود. در این رابطه نیز، واقعیت این است که زندگی و مرگ مهرنوش در اعتبار دادن به مقام زن و شکستن فرهنگ ارتجاعی حاکم بر جامعه ی ما، آن هم در شرایطی که جامعه تصویری عینی از یک زن آزاده نداشت، نقش بسیار مؤثری ایفاء نمود. بر این اساس، شکی نیست که ندیدن اعمال و برخوردهای مبارزاتی و دلاورانه ی مهرنوش، که دقیقاً از آگاهی کمونیستی و انگیزه های مبارزاتی او نشأت گرفته بود، و تقلیل دادن دلیل احترام و مهر مردم نسبت به او صرفاً به "شهید" شدن وی، نه تنها کوشش مغرضانه ای جهت کم اهمیت جلوه دادن تأثیرات مبارزاتی ارزشمندی است که او بر مبارزات مردم ایران به جای گذاشته بلکه توهین به خود مردم است- که گویا آنقدر نادان بودند که به صرف اینکه کسی با گلوله مرده است (ببخشید، "شهید" شده است) او را قهرمان نامیدند! اما، واقعیت این است که نه صرفاً مردن با گلوله ی دشمن بلکه آنگونه قهرمانانه با دشمن جنگیدن و چگونگی جان باختن مهرنوش عزیز بود که در خدمت رشد آگاهی توده ها قرار گرفت و روی آنها به طور مثبت، تأثیرگذار بود. عظمت مهرنوش نه فقط به خاطر مرگ سازنده و غرورآفرینش بود بلکه او پیشاپیش با زندگی انقلابیش و تأثیرات مثبت مبارزاتی که روی رفقا و همه ی کسانی که وی را می شناختند، گذاشته بود، عظمت خود را به عنوان یک زن آگاه کمونیست آشکار ساخته بود. پس، اگر مهرنوش امروز در میان مردم به یک اسطوره تبدیل

شده است این صرفاً به خاطر "مرگ" او نیست؛ همچنان که اگر کسی گمنام مانده به خاطر نمردن و زنده ماندنش نیست. مسلماً جلوه دادن موضوع از این قرار و ندیدن عظمت برخوردهای انقلابی مهرنوش ها و قبادی ها، باعث جایگاه خاصی برای کسی نمی شود؛ و اساساً با کوشش در کوچک کردن تصویر کمونیست های فدائی در ذهن مردم، نمی شود تصویر کوچک خود را بزرگ جلوه داد! ندیدن عناصر درونی و روح واقعی یک مبارز انقلابی جان بر کف و ارائه چنان تلقی ای از دلیل محبوبیت مهرنوش و مبارزین انقلابی نظیر او در میان مردم، صرف نظر از این که گوینده اش خود راوی است یا ساخت و پرداخت کننده ی مطالب راوی، اگر ناشی از ناتوانی در فهم و درک واقعیت های کمونیستی و انقلابی نباشد، کوشش آگاهانه ای برای شکستن شخصیت های امیدبخش و الهام دهنده، در ذهن مردم می باشد.

برخورد واقع بینانه حکم می کند که در اینجا به واقعیت های دیگری نیز اشاره کنم. در دهه ی ۵۰، با توجه به جریان یک مبارزه ی بن بست شکنانه در جامعه و به اعتبار سهم بزرگی که کمونیست ها در این مبارزه داشتند- که در نتیجه ی آن، فرهنگ کمونیستی با گستردگی هر چه بیشتری رواج یافته بود- بسیاری از زندانیان سیاسی در حالی که از چنان شرایط مثبتی متأثر بودند، خود نیز متقابلاً روی آن، تأثیرات مثبتی به جای گذاشتند. کسانی که در آن سال ها در زندان مانده و علیرغم همه ی فشارهای موجود، از موضع مبارزه و مخالفت با رژیم خارج نشدند، مسلماً از ارزش و اهمیت شایسته ی خود برخوردارند که اتفاقاً، فرد مورد بحث ما در اینجا، از زمره چنان زندانیانی بوده است. تحمل شرایط زندان، که از نظر من کاملاً قابل ارج و تقدیر می باشد، خود بهترین گواه آنست که وی علیرغم همه ی کوچک و خوارشمردن آگاهی های مبارزاتیش در آن دوره و علیرغم ارزیابی که امروز از اقدام خود برای زندگی در یک خانه ی تیمی متعلق به چریکهای فدائی خلق به دست می دهد، هم از حدی از شعور و فهم سیاسی و انگیزه ی مبارزاتی، و هم از جریزه و شهامت و شجاعت انقلابی، برخوردار بوده است. از نظر من، این امر که او بعداً در جرگه ی سازمان "اکثریت" جای گرفت، در میان خائنین به منافع خلق زیست و با آنها همکار شد و حتی امروز، به تشویق افرادی با نظرگاه های راست، متأسفانه به ایفای نقشی در همان راستا برخاسته است، تغییری در آن دوره از زندگی وی نمی دهد. فقط باید گفت که، لازم نیست که همه مانند مهرنوش

باشند اما اکیداً لازم است که هر کس جایگاه خود را به درستی بشناسد و ببوده درصدد تخطئه ی انقلابیون صادق و مبارزین محبوب مردم برنیاید. مردم ما که در ارتباط با جاری بودن یک مبارزه ی انقلابی و کمونیستی در جامعه، آگاهی های سیاسی پیدا نموده بودند و با توجه به فداکاری ها و "ایثار" و دلوری های انقلابیون مسلح در جامعه، هر زندانی سیاسی را همچون آن انقلابیون و مترادف با انقلابی صادق، تلقی می کردند (هرچند این برداشت کلی، نادرست بود و در جزء به جزء زندانیان صادق نبود) برای تحقق شعار "زندانی سیاسی آزاد باید گردد" دست به مبارزه ی بزرگی زده و با فداکاری و ایثار (که همان طور که گفته شد، در کتاب "داد بیداد" به واقعیت هایی بی ارج تبدیل شده و به صورت صرفاً مقوله های کلیشه ای درآمده اند) درهای زندان را به روی زندانیان سیاسی گشودند و آنها را در دریای محبت خویش غوطه ور ساختند. این نشان قدرشناسی آن مردم مبارز و انقلابی بود. اما اجازه دهید این سؤال را مطرح کنم که آیا همه ی زندانیانی که مردم مبارز ایران، به ویژه با شعار "فدائی فدائی تو افتخار مائی"، از زندان آزاد شان کردند، قدر زحمات مردم را دانسته و پس از رهائی از زندان با ارج گذاری به خواست های برحق و انقلابی آنان در جهت تحقق آن خواست ها حرکت نمودند؟ و یا برعکس، توانائی ها و قابلیت های خود را در اختیار رهبری های سازشکار و یا رسوا و خائن قرار دادند و تحت آن رهبری ها حتی در مقابل مبارزات مردم برای تحقق خواست های انقلابی و برحق شان ایستاده و به تحکیم پایه های رژیم ضدخلفی تازه استقرار یافته ی جمهوری اسلامی یاری رساندند! و امروز آیا آن زندانیان سیاسی سابق، علیرغم هر پروسه ای که گذرانده و هر تاریخی که پشت سر خود دارند، نمی خواهند از تاریخ درس بگیرند و دیگر در مسیری گام نگذارند که خیلی از آنان پس از رهائی از زندان در پیش گرفتند و مسیری بود که رهروانش را در منجلاب خیانت و رسوائی غوطه ور ساخت! نباید فراموش کرد که این خاصیت نیروهای راست می باشد که حتی اگر تابلوی تشکیلی را هم با خود حمل نکنند چنین مسیری را در سر راه دنباله روان شان، می گسترند.

یادداشت:

(۱) در کتاب "پاره ای از تجربیات جنگ چریکی شهری در ایران" که در سال ۱۳۵۱ در بجنوبه ی جریان

مبارزه ی مسلحانه در ایران توسط چریکهای فدائی خلق نوشته شده است، رفیق فراموش نشدنی، عباس جمشیدی رودباری که چگونگی فرار خود از آن درگیری را توضیح داده است، مطالب گویائی در مورد نبرد شجاعانه ی فدائی دلآور، مهنوش ابراهیمی بیان کرده است که در اینجا آن مطالب را عیناً نقل می کنم. لازم به یادآوری است که رفیق رودباری مسئول تیم بود که در این متن نیز از خود به این عنوان اسم می برد.

"علیرغم تجارب زیادی که داشتیم پس از گرفتار شدن رفیق سرکاری خانه را بلافاصله ترک نکردیم و این عمل را به صبح زود روز بعد موکول ساختیم. ساعت ۵ صبح روز یکشنبه رفقای شهید مهنوش (فاطمه) ابراهیمی و منوچهر بهائی پور با کلیه مواد و اسلحه موجود، خانه را به عزم خانه یی دیگر ترک گفتند.

رفیق مسئول تیم و رفیق دیگری نیز در خانه ماندند تا ساعتی بعد از خانه خارج شوند. چند دقیقه ای از خروج رفقا نگذشته بود که صدای شلیک شنیده شد. ما کاملاً آماده بودیم و لحظه ای اندیشیدیم که برای دفاع چه چیزهائی در اختیار داریم. متأسفانه همه چیز خارج شده بود و تنها سلاح رفیق مسئول با ۱۷ فشنگ تمام امکان ما را تشکیل می داد. (رفیق دیگر از آنجائی که خیلی به تازگی پیوسته بود، هنوز مسلح نبود). ما هنوز تمام تصمیم های لازم را نگرفته بودیم که گاز مخصوصی فضای خانه را پر ساخت. آنها متوالیاً به داخل حیاط و خانه کپسول گاز پرتاب می کردند. این گاز مجرای تنفسی را تحریک نموده، حالتی شبیه سکسکه و تهوع ایجاد می نمود. و مرتباً این حالت تشدید می شد. بلافاصله به پشت بام رفتیم. آنجا در هوای آزاد نسبتاً به حالت عادی برگشتیم. جسد رفیق شهید بهائی پور سر کوچه دیده می شد. چادر رفیق شهید مهنوش در کوچه به نحوی پهن شده بود که نشان می داد رفیق در حال دویدن چادرش را رها ساخته. صدای شلیک لحظه ای قطع نمی شد. این رفیق قهرمان مهنوش ابراهیمی بود که سرسختانه با نیروهای خصم نبرد می کرد. یک بار صدای انفجار نارنجک منطقه را لرزاند، نارنجک توسط مهنوش پرتاب شده بود. رفیق مهنوش به راستی قاطعانه و به راستی قهرمانانه جنگید. او در این نبرد نیز مانند تمام لحظات زندگی انقلابیش، جلوه گر رفیقی ارزنده بود. ما از رانندگان در قهوه خانه ها راجع به این رفیق، حماسه ها شنیدیم. آری خلق برای فرزندان شجاع خود حماسه می آفرینند. در پشت بام خانه، ما مرتباً هدف گلوله های مسلسل از هر سو بودیم. گلوله ها به طور رگبار در پشت بام فرود می آمد. دشمن در دیدگاه ظاهر نبود. از این رو ما هدفی برای شلیک کردن نداشتیم. تنها یک بار یکی از دشمنان در پشت بام خانه ای که تقریباً ۴ یا ۵ خانه با ما فاصله داشت دیده شد. لیکن قبل از این که به

سمت او شلیک شود، سنگ گرفت. رفیق مسئول به رفیق دیگر دستوری به این نحو داد: "ما این جا دستگیر نخواهیم شد. در آخرین لحظات ابتدا تو و سپس خودم را خواهیم کشت!" آنگاه برای گریز به جستجوی راهی پرداخت. ابتدا تصمیم گرفته شد که از خانه پائین برویم لیکن پس از جستجو راه بهتری پیدا شد. در ضلع شرقی خانه کوچه ای به عرض یک متر وجود داشت که می شد با تکیه دادن دست ها و پاها به دیوارهای دو طرف پائین رفت. رفیق مسئول در این هنگام به اشخاصی که جلوی خانه هایشان ایستاده بودند، دستور دخول به خانه هایشان را داد تا مبادا مورد اصابت گلوله واقع شوند. اکنون که رفیق مسئول اوضاع را مساعد می دید متوجه شد که رفیق دیگر در پشت بام نیست. چندین بار صدایش کرد اما خبری نشد. مجال زیادی برای معطل ماندن نبود. از این رو خود اقدام نمود. پس از ورود به کوچه یک متری به کوچه اصلی (میهن دوست) وارد شد. رفیق سلاحش را در دست داشت و برای عکس العمل سریع آماده بود. انتهای غربی کوچه که به خیابان ابطحی می خورد، محل تمرکز نیروهای دشمن و از این رو برای فرار نامناسب بود. در همین انتهای غربی کوچه میهن دوست بود که نبرد میان رفیق مهنوش و دژخیمان شاه ادامه داشت. انتهای شرقی کوچه به یک راه متروک می خورد و اینجا نقطه امیدی محسوب می شد. رفیق این راه را برگزید تا مسافتی در طول مسیر اشخاص مشکوک مشاهده می شدند، لیکن خواه بدان علت که پلیس نبودند و خواه به علت اینکه جرأت نیاقتند، دست به عملی زده نشد. رفیق از همین راه بود که خود را از منطقه دور ساخت. اینجا ما بار دیگر خاطره رفیق مهنوش را گرامی می داریم. خاطره او را که با نبرد قهرمانانه اش توده وسیعی را به منطقه کشانید و به آنها درس شجاعت داد. رفیق مسئول تا جائی که صدا به گوش می رسد، شلیک بی انقطاع را می شنید که در گرگ و میش صبح سرود رزم آوری می داد. مهنوش در آخرین صبح زندگیش زیباترین سرود را خواند."

بگذار ویدا حاجبی و هم فکراتش، برای کتمان چنین حقایقی از مردم و بخصوص از نسل جوان امروزی ما، به آنها بگویند که دلیل مهر مردم به کمونیست های فدائی و به همه ی انقلابیون راستین دهه ی ۵۰، به خاطر "مرگ" و "شهادت" آنها بوده است و نه به دلیل توأمآ زندگی و مرگ سراپا مبارزاتی آنها و گویا یک اتفاق و "تصادفی، چه بسا خارج از اراده و خواست" کسی باعث می شد که یکی "گمنام" مانده و دیگری برای مردم یک "اسطوره" تلقی شود!! روشن است که ادعاهائی از این دست را تنها مغرضین و بدخواهان طبقه ی کارگر و توده های رنج دیده ی ایران، و در بهترین حالت ممکن است افراد کوتاه فکر، تکرار نمایند.

THE ROLE MODEL OF MILITANT UNIVERSITY STUDENTS!?

Translated excerpt from the current issue's editorial

Ahmadinejad's decision "to bury the martyrs" of the regime on the university campus, and the defiance of the majority of the students after that, has created a new atmosphere of rage and dissent among the university students. On March 11th 2006 when the regime's mercenaries attempted to bury three coffins of the so-called "martyrs" in Sharief University's mosque, a clash took place between the regime's thugs and the defiant students. During the clash the president of the university was injured and the infamous thugs of the Hezbollah threw a hand grenade at the protesters.

Following the escalation of the recent wave of the university students' protest, Mohammad Taghi Rahbar, one of the Islamic Republic's members of parliament, while threatening the students with expulsion, requested from the University Disciplining Committee to investigate their situation, which of course under the rule of the Islamic Republic regime means further suppression of the students. With the shamelessness of all the officials of the regime, he then denied students the right to protest and stated: "a student, whom the government spends at least 2 million dollars on annually, has no right to protest against an accepted symbol in our culture". Obviously, however, this MP himself knows all too well that the militant students will not pay any attention to such utterances and will express their protest in response.

Therefore, while admitting the students' recent defiance, he portrays it to be the work of the "nonconformists" and states: "the defiant activity in Sharief University was created by those elements with a kind of malevolence and nonconformity that are present in the universities".

Certainly, it must be noted that contrary to the regime's portrayal, the reason for the students' protest is that the conscious and militant students have grasped the suppressive and anti-people nature of the Islamic Republic regime through experience. They understand correctly that the regime's true objective is to pave the road for entering their suppressive forces and thugs (known as Hezbollah) into the universities in order to intensify the rein of fear and terror there....

On the other hand, the militant students realize that the very same thugs who threw a hand grenade at the defiant students on March 11th 2005, now with the outmost shamelessness attributed the cause of the March 11th aggression to those students who "see the Iranian People's Fadaee Guerrillas as their role model". Therefore, the students have no doubt that the same mercenaries might very well raid the universities in the future under the pretext of protecting the so called "Martyred's respect" in order to suppress those advocating communist and revolutionary goals such as the IPFG's.

Concerning the events in Sharief University, it is interesting to note that following the public infamy of throwing a hand grenade into the students' midst

by the regime's thugs, Sharief News (one of the regime's affiliated news websites), printed an article titled "Union of Communism and Capitalism", attempting to ascribe this criminal action to communist students, especially those adherent to the IPFG.

Such nonsense is attributed to those whose role model is the IPFG while every one can plainly see that, in fact, it has been the regime's thugs throughout all these years that have imposed physical confrontations not only on students but on workers and all other oppressed sectors of our society as well; thus leaving no choice to the revolutionary students and the working and toiling masses but to organize resistance and fight in response. Besides, if the IPFG and its advocates were so ruthless as to resort to such inhumane acts, then they would not have the credibility and eminence they have among the people. In fact, the IPFG's prominence among the oppressed masses and university students derives from the fact that throughout the past three decades the people have always seen the IPFG on their side fighting for their cause. The IPFG's reputation is not only related to their heroic struggle against the Shah's regime but it comes from the fact that they have always told the people the truth. In the poisonous atmosphere after the 1979 uprising caused by the spread of opportunism and compromise in society, they realized the anti-people nature of the Islamic Republic regime from the very beginning and explained it to the masses.

Continue on page 9

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران
0044 - 7946494034

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM Box 5051
London
WC1N 3XX
England

آدرس پست الکترونیک

e-mail address: ipfg@hotmail.com

از صفحه اشرف دهقانی در اینترنت

دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید.

آدرس ما در اینترنت: <http://www.fadaee.org/>

کمکهای مالی خود را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال نمایید.

National Westminster Bank
Branch Sort Code: 60-24-23
Account Name: M.B
Account No: 98985434

آدرس بانک:

PO Box 8082

4 the Broadway, Wood Green London N22 6EZ, England